

از چشمہ ار زیارت جامعہ کبیرہ (جرعہ سیزدہم)

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ، بِكُمْ
يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتَكُمْ غَضَبُ
الرَّحْمَنِ... أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ
وَأَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ
فِي الْقُبُورِ... بِمَوَالَتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ»

سید محمد مہدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۱۳)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه سیزدهم)

شرح فرازهای: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَارَّ الْقَائِرُونَ بِوَلَايَتِكُمْ، يَكُمُ يَسْلُكُ إِلَى الرُّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ... أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ أَنَاؤُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ... بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چهار گفتار

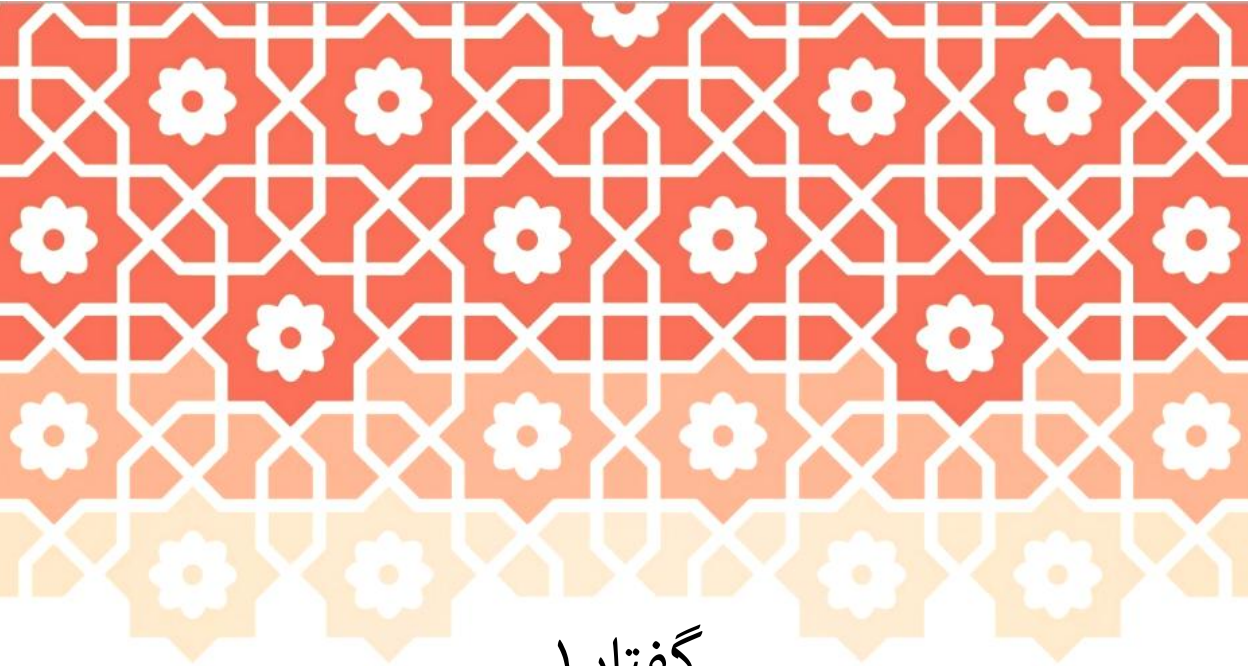
ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

- گفتار ۱: نورانی شدن زمین به نور امام «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» ۷
- معنای اول نورانی شدن زمین به نور امام: عبور حقیقت نورانیت امام از حجاب‌های ظلمانی و نورانی و رسیدن آن به عالم اَرْض ۱۰
- معنای دوم نورانی شدن زمین به نور امام: تجلی حقیقت دین نبی اکرم ﷺ به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در عصر ظهور ۱۳
- بیان تجلی نور امام بر اساس آیات سوره مبارکه شمس ۱۵
- بیان تجلی نور امام، بر اساس آیات سوره مبارکه لیل ۱۹
- فهم مثل‌های قرآن، تنها به برکت اهل بیت (علیهم السلام) ۲۲
- جمع‌بندی معنای دوم، با توجه به آیات و روایات ۲۳
- تجلی نور و هدایت سیدالشهداء (علیه السلام) به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در عصر ظهور ۲۴
- گفتار ۲: وصول به مقام فوز و رضوان، به واسطه امام «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَفَارَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتَكُمْ غَضِبَ الرَّحْمَنُ» ۲۷
۱. نورانی شدن زمین به نور امام ۲۹
- نورانی شدن زمین در عصر ظهور ۳۱
۲. رستگار شدن فائزان به واسطه ولایت امام ۳۳
۳. رسیدن به مقام رضوان به واسطه امام ۳۵
- مقام رضوان، مقامی بالاتر از درجات بهشت ۳۸
- رساندن به مقام رضوان، یکی از خیرات خاص امام ۴۰
۴. غضب خداوند رحمان بر منکران ولایت امام ۴۵
- گفتار ۳: روح مؤمن، شعاعی از جسم امام «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ» ۴۹
۱. معنای ظاهری فراز: حضور امام در بین مردم ۵۱
۲. معنای باطنی فراز: قیومیت جسم و روح امام برای ارواح مؤمنین ۵۲

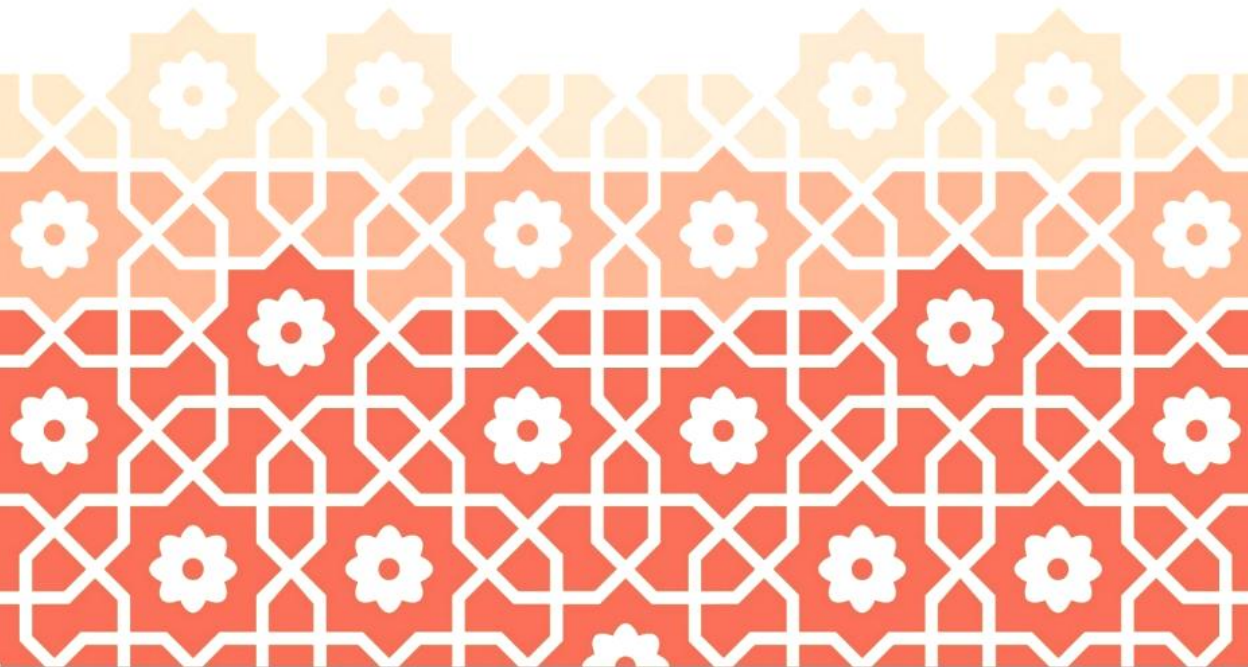
- ۵۲ - معیتِ قیومیّه خدای متعال برای انسان‌ها
- ۵۴ - معیتِ قیومیّه امام برای مؤمنین
- ۵۹ - قرابت میان مؤمنین، نتیجه قیومیتِ امام
- ۶۱ - مؤمنین، شعاع روح و جسم امام
- ۶۳ - قبر مؤمن، شعاعی از حرم امام
- ۶۵ گفتار ۴: نعمتِ حقیقی و راه تعظیم آن «بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ»
- ۶۷ ۱. تذکر به نعمت‌های ظاهری و باطنی، راه رسیدن به خدای متعال
- ۶۸ - اشاره به برخی از نعمت‌های باطنی در دعای ابوحمزه ثمالی
- ۷۳ - توجه به نعمت‌ها، زمینه‌ساز تحمل و صبر در نقمت‌ها و بلاها
- ۷۵ ۲. قدم اول: شکر نعمت‌ها
- ۸۲ ۳. قدم دوم: رساندن نعمت‌ها به خدا



گفتار ۱

نورانی شدن زمین به نور امام

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ»



۱ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ»

در توضیح بعضی از فرازهای زیارت نورانی جامعه کبیره، به برخی از آداب زیارت اشاره کردیم. گفته شد که زیارت، یک سفر و یک سیر و یک هجرت به سوی خدای متعال و اولیاء اوست؛ که آغازش طهارت است، و شرح صدر و توکل به خدای متعال سرمایه این راه است، و این راه هم جز با استعانت از خدای متعال و اسماء حسناى او واقع نمی‌شود؛ و آنچه در این سیر، مقصد است، خدای متعال است، و آنچه اراده مؤمن به او تعلق می‌گیرد، خزائن الهی‌ای است که در محضر ولی خداست.

توجه به حضور امام و اشراف و احاطه امام، شرط ورود به زیارت است؛ یعنی همان چیزی که در اذن دخول می‌خوانیم. اگر این سیر با آداب مخصوص خودش انجام شد و انسان با این توجهات، موفق به زیارت شد، حال نوبت به تجدید و متمیم عهدهایی می‌رسد که انسان با امام داشته است. این عهدها، همان اقرارهایی است که در زیارات به آن توجه داده می‌شود. زیارت‌نامه‌ها در واقع بیان مفاد عهدنامه ما با ولی خدا هستند. عهدهایی که ما با امام داریم، همان اقرار به مقامات آنهاست. حقیقت اقرار به عظمت و مقامات اولیاء الهی و اقرار به ظهور اسماء الهی در آنها و حقیقت تواضع در مقابل آن وجودات مقدس، همان بندگی و عبادت و خشوع در مقابل خدای متعال است. عهد ما هم ابتدائاً همین است که آن عظمت‌ها و جلالت‌ها و پاکی‌ها را برای معصومین قائل باشیم و اقرار کنیم. هر یک از این عهدها که در ما محقق شود، آثار و لوازم عملی خاص خود را به همراه دارد، اما ابتدائاً عهد ما اقرار به عظمت و جلالت آنهاست.

لذا زیارت جامعه کبیره - که در آن بیان مقامات ائمه و اقرار به مقامات آنها آورده شده و در واقع نوعی تواضع در مقابل عظمت و کبریای آنهاست - با تکبیر آغاز می‌شود. شاید یکی از دلایل شروع این زیارت با صد تکبیر، همین است که ابتدا تجلی‌ای از کبریای الهی در قلب انسان واقع شود تا بعد انسان بتواند در ذیل شعاع کبریای الهی، آن عظمت و کبریایی را که در ائمه ظهور پیدا کرده و در زیارت جامعه کبیره بیان شده، بفهمد، و تواضع و خشوع در مقابل معصوم اتفاق بیفتد. اگر کسی درکی از عظمت الهی پیدا نکند، این زیارات و این اقرارها عظمتی از امام را در قلب او جلوه نمی‌دهد. درک عظمت این معانی و اقرار به عظمت اولیاء معصوم با بیاناتی که در زیارت جامعه کبیره آمده، متفرع بر این است که انسان ابتدا درکی از عظمت و کبریای الهی پیدا کند؛ بعد از این است که می‌تواند در سایه آن عظمت و کبریا، فهم و اقراری از عظمت معصوم و تواضعی در مقابل آنها پیدا کند. این تواضع و تعظیم، حقیقت بندگی خدای متعال و سجده در مقابل کبریای اوست. مفادی که در زیارت‌نامه‌ها آمده، همه دارای مضامین بلند و رفیع و اقرار به جلالت و عظمت معصومین است، ولی این در زیارت جامعه بیشتر آشکار است.

معنای اول نورانی شدن زمین به نور امام: عبور حقیقت نورانیت امام از حجاب‌های ظلمانی و نورانی و رسیدن آن به عالم ارض

در این فراز از زیارت جامعه کبیره، مقامی که برای معصوم به یقین می‌رسیم و تصدیق می‌کنیم، این است که زمین با نور شما نورانی شده است؛ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ». این جمله، به وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده است. حال مقصود از این ارض چیست؟ اشراق به چه معناست؟ و نور امام یعنی چه؟

ابتدائاً ارض را به معنای همین زمینی که بر روی آن زندگی می‌کنیم، معنا می‌کنیم. اشراق هم به معنای ظهور و طلوع نور امام بر این زمین است. نور امام هم، آن حقیقت نورانیتی است که خدای متعال در وجود آنها قرار داده؛ و لذا ائمه «نور الله» هستند. آن نور الهی‌ای که از محضر خدای متعال تنزل پیدا کرده، در یک مقام و منزلتی در عالم ارض ظهور و طلوع و تجلی پیدا کرده، و با تجلی و ظهور اوست که زمین نورانی شده است. همه اهل زمین هم

می‌توانند از این نور بهره‌مند شوند و با نور امام نورانی بشوند. این نوری که عالم ارض را روشن کرده، منفصل از عوالم بالا نیست؛ لذا اگر کسی به این نور راه پیدا کرد، در سایه این نور، به نورانیتی که در عوالم بعد از دنیاست، می‌رسد و مسیر او تا امام روشن و نورانی می‌شود.

در مناجات شعبانیه به ما تعلیم کرده‌اند که این‌طور از خدای متعال تقاضا کنید: «وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ»^۱ پروردگارا! دیدگان دل ما را با پرتو نگاه به‌سوی خودت، روشن کن. اگر دل انسان از توجه به خود و به دنیا منصرف شد و متوجه به خدای متعال شد، نور الهی در این دل ظهور پیدا می‌کند و نورانی به پرتو نگاه به‌سوی خدای متعال می‌شود. خدای متعال، نور سماوات و ارض است؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲. اگر دل ما از خدای متعال اعراض کرده باشد و از خدای متعال روی برگردانده باشد، در ظلمت است. این حجاب ظلمانی، حجاب توجه به نفس و توجه به خود است. همین قدر که ما از توجه به خود منصرف شویم و به‌سوی حضرت حق رو بیاوریم، این نگاه به‌سوی حق موجب ظهور پرتو الهی در قلب می‌شود؛ «وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ». اگر قلب نظر به‌سوی خدای متعال انداخت، پرتو این نگاه، قلب را روشن می‌کند.

اگر نور الهی در قلب ظهور پیدا کرد، به‌میزان شدتی که این نور پیدا می‌کند، حجاب‌ها را برمی‌دارد. حجاب‌های انسان، دو دسته هستند؛ حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی. حجاب‌های ظلمانی، همان حجاب اولیاء طاغوت است؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ

۱. فرازی از مناجات شریف شعبانیه: «...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بَعِزِّ قُدْسِكَ...»؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۵.

۲. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ سوره نور، آیه ۳۵.

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ^۱. حجاب گناه، حجاب توجه به نفس و حجاب توجه به خود، حجاب‌های ظلمانی هستند. تا وقتی انسان در حجاب‌های ظلمانی است، درکی از عالم انوار ندارد.

اگر حجاب‌های ظلمانی رفع شد، انسان وارد عالم انوار می‌شود و آن وقت است که سرچشمه این نور و آن معدن عظمت - که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و اهل بیت مطهرشان هستند - و همه انوار الهی و شئون الوهیت خدای متعال در وجود ایشان تجلی می‌کند. این نور تا رسیدن به ما مخلوقات، عوالم و منازل را طی می‌کند؛ آن عوالم و منازل، حجاب‌های نورانی هستند. اگر ما بخواهیم به سرچشمه نور برسیم، باید این حجاب‌های نورانی را هم پشت سر بگذاریم. این حجاب‌های نورانی تنها از طریق پرتو آن نوری که از سوی خدای متعال در قلب مؤمن می‌تابد، رفع می‌شود. این نور به میزان شدتی که دارد، بر حجاب‌های نور غلبه می‌کند و انسان را از این حجاب‌ها عبور می‌دهد تا به سرچشمه نور و معدن عظمت - که همان حقیقت نورانیت نبی اکرم و اهل بیت‌شان است - برسد.

اگر نور امام همان نور الهی است که با اشراق و ظهور او عالم ارض روشن می‌شود - «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» - پس این نور الهی که اکنون در عالم دنیا تجلی پیدا کرده، منزلتی نازل از نورانیت آنهاست و مراتب بالاتر، در عوالم بالاتر است. بنابراین، حجاب‌های نورانی که انسان باید از آنها عبور کند، همان مراتب پایین‌تر و نازل‌تر نور امام است، که نباید موجب توقف و غفلت از شناخت مراتب بالاتر امام شود؛ انسان با سیر در این مراتب نورانیت است که به معدن عظمت و سرچشمه نور راه پیدا می‌کند.

بنابراین، یک معنای این جمله «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» همین است که شما در تنزلتان در عوالم، در عالم دنیا نزول کرده‌اید و با تنزل شماسست که عالم ارض نورانی شده است؛ هدایت الهی و اسماء حسناى الهی، با آمدن شما بر زمین تجلی پیدا کرده. به عبارت دیگر، معنای عام این فقره همین است که با ظهور ائمه علیهم السلام در عالم دنیا و تنزل حقیقت و روح امام در کالبد

۱. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

جسم دنیایی امام، واقعاً آن کلمه نور و کلمه تامة و آن نور الهی بر روی زمین طلوع پیدا کرده است. اگر روح امام، به این جسم دنیایی تعلق نمی‌گرفت و ائمه علیهم‌السلام به عالم دنیا تنزل پیدا نمی‌کردند، زمین با نور آنها نورانی نمی‌شد. این یک معنای نورانی شدن زمین به نور وجودی آنهاست.

البته مشاهده این نور که در عالم دنیا ظهور پیدا کرده، نیازمند قلب نورانی است. اگر قلبی دیده‌های روشنی داشت و نورانی بود، می‌تواند نور امام و صفات او و پرتو هدایت او را در عالم ارض مشاهده کند. این طور نیست که هر کسی و هر دیده‌ای بتواند نور امام را مشاهده کند، اما معنایش هم این نیست که زمین با نور امام روشن نشده. کما اینکه خورشید وقتی طلوع می‌کند، عالم طبیعت را و این منظومه را روشن می‌کند، ولی معنای اینکه این خورشید، منظومه را روشن کرده، این نیست که اگر کسی بینا نبود، می‌تواند خورشید و نور خورشید را ببیند. مشاهده نور امام، نیازمند چشم نورانی‌ای است که بتواند این نور را ببیند. این، معنای عام این جمله است.

معنای دوم نورانی شدن زمین به نور امام: تجلی حقیقت دین نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دست امام زمان عجل‌الله‌فرجه در عصر ظهور

اما در بعضی از روایات، از نورانی شدن زمین به نور امام، به عصر ظهور تفسیر شده است. ذیل آیه مبارکه **﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾**^۱ از جمله روایات، روایت علی بن ابراهیم به نقل از مفضل است؛ مفضل می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام ذیل آیه **﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾** فرمودند که مقصود از ربّ الارض، امام است؛ **«رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ»**^۲. لذا اینکه گفته

۱. **﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾**؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ **﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾** قَالَ: «رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ. قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا قَالَ: إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزِعُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

شده «زمین با نور ربّش روشن می‌شود»، مقصود امام زمین است؛ یعنی زمین با نور امام روشن می‌شود. امام، ربّ الارض است؛ و مقصود از روشن شدن، همان عصر ظهور است. مفضل هم کأنه می‌فهمد که حضرت آیه را به عصر ظهور تفسیر می‌کنند، لذا می‌گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم وقتی حضرت حجت (ع) ظهور کند و زمین از نور ایشان نورانی شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ حضرت فرمودند: در آن صورت مردم از نور خورشید و ماه مستغنی می‌شوند و به نور امام اکتفا می‌کنند؛ «إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نَوْرِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرِعُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ». این واقعه‌ای است که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد و دیگر نیازی به آن نورها نیست.

اینکه امام صادق فرمودند: «رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ»، این معنایی دور از توحید نیست. ربّ وقتی مطلق به کار می‌رود، به‌خصوص هنگامی که به صورت معرفه باشد - «الرَّبُّ» - مقصود از آن، خدای متعال است. ولی وقتی به‌صورت مضاف به کار می‌رود، مثل ربّ الارض یا ربّ المال، معانی متعددی پیدا می‌کند. گاهی برای مربی و مالک و سید شیء، تعبیر ربّ به کار برده می‌شود؛ لذا ربّ الارض یعنی مربی زمین. هیچ محذوری وجود ندارد که ربّ در اینجا به‌معنای امام باشد. آن ربوبیتی که مخصوص به خدای متعال است، ربوبیت مطلقه است؛ لذا وقتی کلمه «رب» با الف و لام معرفه به کار برده می‌شود و به چیزی اضافه نمی‌شود، آنجا مقصود ربّ العالمین است. ولی وقتی رب اضافه پیدا کرد، هیچ محذوری ندارد که به‌معنای امام باشد. ربّ الارض یعنی امام الارض، مربی زمین، مالک زمین و صاحب زمین؛ همه اینها از شئون امام است.

در روایت دیگری که مرحوم مفید نقل کرده‌اند، حضرت فرمودند: «إِنْ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛^۱ یعنی زمین با نور ربّش روشن می‌شود. «وَ اسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ

۱. رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنْ قَائِمًا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ اسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلُمَةُ وَ يُعَمَّرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ أَنْثَى وَ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا حَتَّى يَرَاهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهِهَا وَ يُطَلَّبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ

ذَهَبَتِ الظُّلُمَةُ؛ و مردم از نور خورشید مستغنی می‌شوند و بساط ظلمت با ظهور امام به طور کلی رخت برمی‌بندد. حال، این ظلمت و این نور چیست؟

— بیان تجلی نور امام بر اساس آیات سوره مبارکه شمس

برای اینکه معنای این روایات روشن شود، لازم است چند آیه دیگر را به همراه روایات ذیلشان مورد بررسی قرار دهیم. مورد اول، آیات سوره مبارکه شمس است. خدای متعال در آغاز این سوره، چندین قَسَم یاد می‌کند. ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۱؛ قسم به خورشید و پرتو آن. الف و لام ﴿الشَّمْسِ﴾ برای تعریف است؛ یعنی خدای متعال به یک شمس مخصوصی اشاره می‌کند. قسم به آن خورشیدی که جهان را نورانی می‌کند و قسم به پرتو آن خورشید. ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها﴾؛ سوگند به ماه وقتی که در تلو و دنبال این خورشید حرکت می‌کند و نور خورشید را منعکس می‌کند. ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾. مفسرین ﴿جَلَّاهَا﴾ را دو جور معنا کرده‌اند. یک معنا این است که ﴿جَلَّاهَا﴾ یعنی سوگند به روز، هنگامی که زمین را روشن می‌کند. معنای دیگری که بعضی از مفسرین گفته‌اند و با روایاتی که بعداً بررسی خواهیم کرد، تطابق بهتری دارد، این است که فرموده‌اند: سوگند به روز، وقتی که خورشید را جلوه می‌دهد. یعنی این ضمیر را به شمس برگردانده‌اند.^۲ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ قسم به شب که این خورشید را می‌پوشاند و جلوی نور خورشید را می‌گیرد. این معنای ظاهر آیات است.

باطن این آیات، در روایات توضیح داده شده است. مرحوم کلینی در کافی، حدیثی را نقل کرده‌اند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ یعنی چه؟ حضرت فرمودند:

←
مَنْ يَصِلُهُ بِمَالِهِ وَ يَأْخُذُ مِنْهُ زَكَاتُهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ اسْتَغْنَى النَّاسُ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

۱. ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾؛ سوره شمس، آیات ۴-۱.

۲. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۹۶.

«الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». ^۱ یعنی در باطن این آیه نورانی، مقصود از شمس، این ستاره نورانی که بر زمین می تابد، نیست؛ بلکه مقصود، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است که همه کائنات و ملکوت عالم با نور ایشان روشن می شود. ایشان حقیقتاً شمس هستند و اگر کسی چشمی داشته باشد که بتواند ملکوت را ببیند، نور ایشان را - که همه عوالم را روشن کرده و غروب هم ندارد - مشاهده می کند. من گمان می کنم که ابراهیم خلیل ﷺ هم دنبال همین نور می گشت. بعد فرمودند: مقصود از شمس و پرتو او، این است که با تابش نور نبی اکرم ﷺ مردم به حقیقت دین راه پیدا کردند؛ «بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ». آن شمس است که می تابد و در پرتو تابش او دین الهی برای مردم ظاهر و واضح می شود؛ اگر این نور و تجلی نبی اکرم ﷺ نبود، مردم با دین بیگانه بودند. با این شمس است که دین الهی ای که راه بندگی و توحید و هدایت و نورانی شدن است، واضح می شود.

بعد فرمودند: ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾؛ قمر، وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ است که به دنبال رسول الله ﷺ در عالم ظهور پیدا کردند؛ «ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». «وَنَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا»؛ یعنی نبی اکرم ﷺ علم و نور خودشان را در این وجود مقدس دمیدند و همه علم نبی اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ منتقل شد. نورانیت نبی اکرم ﷺ که خورشید هستند، به این ماه منتقل شد، و لذا ایشان آن قمری است که نور نبی اکرم ﷺ در او دمیده شده و ایشان هم شعاع این نور را به عوالم منعکس می کنند.

۱. عَنْ سَهْلِ عَنْ مُحَمَّدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا﴾ قَالَ: «الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أُمَمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَّوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَّى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّبُهُ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۲.

بعد حضرت فرمودند: «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا» ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ عليها السلام؛ آن نهاری که خورشید را تجلی می دهد و نور خورشید با او جلوه گر می شود، وجود مقدس امام است. نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله هدایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پرتو وجود نبی اکرم صلی الله علیه و آله با امام روشن می شود و این امام است که نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله را تجلی می دهد؛ لذا حضرت فرمودند که «ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ».

حال، «جَلَّاهَا» یعنی چه؟ اینکه روز خورشید را جلوه می دهد، اینکه امام، نبی اکرم صلی الله علیه و آله را جلوه می دهد یعنی چه؟ فرمودند: «يَسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ مردم، نبوت و دین را از امام سؤال می کنند و امام است که آن دین رسول الله صلی الله علیه و آله را به مردم می رساند. پرتو آن نبوتی که در قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظهور پیدا کرده و آن دین و هدایت و نوری که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آوردند، چگونه به مردم می رسد؟ پرتو چراغ دین و چراغ نبوت چگونه به مردم می رسد؟ فرمود: امام است که واسطه پرتو نور نبوت است و اگر امام صلی الله علیه و آله نباشد، نور نبوت به مردم نمی رسد. مطابق روایتی که در کتاب توحید صدوق آمده است، در آیه نور، مصباح به همان نبوت تفسیر شده است.^۱

لذا این آیات مبارکه باید این طور معنا شود که خورشید، همان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و همان علم و نبوت و دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و همان معارفی است که به قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ و امام است که آن نور را جلوه می دهد و در ساحت وجودی امام است که این نور، ظهور پیدا می کند. لذا حضرت فرمودند: «يَسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيجِبُ لِمَنْ سَأَلَهُ؛ امام است که

۱. عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ قُلْتُ «مِثْلَ نُورِهِ» قَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام قُلْتُ «كَمْشَكَاهُ» قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ «فِيهَا مُصْبَحٌ» قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النُّبُوَّةَ قُلْتُ «الْمُصْبَحُ فِي زُجَاجَةٍ» قَالَ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيِّ عليه السلام قُلْتُ «كَأَنِّيهَا» قَالَ لَأَيُّ شَيْءٍ تَقْرَأُ «كَأَنِّيهَا» فَقُلْتُ فَكَيْفَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّي قُلْتُ «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ» قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ قُلْتُ «نُورٌ عَلَى نُورٍ» قَالَ الْإِمَامُ فِي إِثْرِ الْإِمَامِ عليه السلام؛ التوحید، ص ۱۵۷، ح ۳.

آن نور و آن دین و آن پرتو نبی اکرم ﷺ را برای سائلین جلوه می دهد. اگر همه به نور نبی اکرم ﷺ می رسند، به واسطه ساحت وجود امام و نور امام و این روز روشن است. امام آن روز روشنی است که در پرتو ولایت او، نبوت و علم نبی اکرم ﷺ تجلی پیدا می کند.

بعد راوی سؤال می کند: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ - شبی که این خورشید را می پوشاند - چیست؟ حضرت فرمودند: «ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ». یعنی آن شب تاریکی که آن خورشید را می پوشاند و نمی گذارد پرتو خورشید به مردم برسد و حجاب برای نور نبی اکرم ﷺ است، ائمه جور هستند؛ کما اینکه همین طور هم شد و از زمان سقیفه تا زمان فرا رسیدن عصر ظهور، حجاب شدند و نگذاشتند حقیقت دین نبی اکرم ﷺ به مردم برسد. لذاست که پرتو نبی اکرم ﷺ و دین او اظهار نمی شود الا به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه. «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا قَالَ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ»؛ فرمود: به امر امامت استبداد ورزیدند و خودشان در جایگاه ائمه هداة نشستند. «وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ»؛ و آنجایی نشستند که آل نبی اکرم ﷺ نسبت به آنها اولی بودند. اینها شب تاریک هستند و جلوی پرتو خورشید و نبوت و علم و هدایت نبی اکرم ﷺ را می گیرند و نمی گذارند آن هدایت به مردم برسد؛ «فَعَشُوا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلُمِ وَالْجَوْرِ»؛ این طور است که شب، غشای برای خورشید می شود و آن را می پوشاند.

خورشید، آن نبوت و علم و دین نبی اکرم ﷺ و آن چراغی است که در وجود نبی اکرم ﷺ روشن شده است؛ و اگر این چراغ در وجود نبی اکرم ﷺ روشن نمی شد، هیچکس به نور الهی و غیب الهی راه نداشت. غیب الهی در مشکات نبی اکرم ﷺ تجلی کرده است. آن وقت امام، آن نور و نبوت را تجلی می دهد؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾. ائمه جور، غشا و حجاب آن نور شدند و نگذاشتند حقیقت نبوت و هدایت و علم الهی به مردم برسد و مردم را در ظلمات و تاریکی بردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی دوره اولی را توضیح می دهند، می فرمایند: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِ السَّيْلِ وَلَا يَرْقَى إِلَى

الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا»^۱ تا می‌رسد به اینجا که می‌فرماید: «وَاَطْفَقْتُ ارْتَنِي بَيْنَ اَنْ اُصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً اَوْ اُصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ»؛ چه کنم که او با اینکه می‌دانست محور این خلافت من هستم، آمد و جای من را گرفت و من تنها ماندم؛ حال چه کنم؟ بدون یاور اقدام کنم و یا اینکه بر این تاریکی کور صبر کنم؟ این تاریکی کور، همان ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾^۲ است. اگر امام علیه السلام به خلافت می‌رسید، حقیقت نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حقیقت هدایت و دین در عالم تجلی پیدا می‌کرد، اما نگذاشتند و شد: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾.

— بیان تجلی نور امام، بر اساس آیات سوره مبارکه لیل

در آیه دیگری از سوره مبارکه لیل، خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾؛ سوگند به شب، وقتی که تاریکی و غشا و پرده خودش را می‌افکند. ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ سوگند به روز، آن هنگام که تجلی می‌کند. باطن این آیه شریفه هم در روایات معنا شده است. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ سؤال کرد. حضرت فرمودند: «اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»؛^۳ این شب، همان دومی است که حجاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود و نمی‌گذارد نور ولایت حضرت تجلی کند. واقعاً کسی غیر

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذُكِرَتْ الْخِلَافَةُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي فُحَّافَةَ أَخُو تَيْمٍ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحَهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ ارْتَنِي بَيْنَ اَنْ اُصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً اَوْ اُصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۱۲، نهج البلاغة، خطبة^۳ (المعروف بالشقشقية)، ص ۴۸.

۲. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ سوره لیل، آیه ۱.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ: اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَانٌ غَشَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ صلی الله علیه و آله مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلُ وَ الْقُرْآنُ ضَرَبَ فِيهِ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵.

از امام قرآن را نمی فهمد! فرمود: این لیل، همان دومی است که دولتی پیدا کرد، و این دولت علیه امیرالمؤمنین علیه السلام جاری شد و نگذاشت این نور تجلی پیدا کند؛ «عَشِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ». برنامه حضرت هم در مقابل این غشا، همان صبر جمیل^۱ است. وقتی این بلا آمد، دیگر صبر می کنند تا دولت او به پایان برسد و نوبت ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ فرا برسد؛ «وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ»؛ وقتی دولت او به پایان رسید، آن نهار، تجلی پیدا می کند. بعد حضرت فرمودند: «النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتَهُ الْبَاطِلُ». بنابراین، شبِ دولت ثانی که علیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حجاب و غشای آن ولایت است، ادامه می یابد تا آن نهار تجلی کند؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾. وقتی حضرت می آیند، دولت شان غالب می شود و بساط آن ظلمت برچیده می شود.

این همان مطلب است که حضرت فرمودند: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ یعنی با ظهور نور حضرت، زمین روشن می شود و ظلمت به پایان می رسد. آن ظلمت، ظلمت شبِ ظاهری نیست، بلکه حجاب نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حجاب امیرالمؤمنین علیه السلام و حجاب آن خورشید است؛ و آن خورشیدی هم که باید در روز جلوه گری کند، ظهور شمس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ظهور ولایت امام است. آن خورشیدی که باید تجلی کند، از طریق امام جلوه گر می شود. لذا اگر آیه ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ را آن طور معنا کردیم، آیه ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ هم معنا می شود. نهار یعنی حضرت مهدی علیه السلام؛ وقتی ایشان ظهور می کنند، ظلمت و دولت باطل را از بین می برند و خورشید را - که همان نبی اکرم صلی الله علیه و آله است - جلوه می دهند. حضرت حجت علیه السلام نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله، دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آن چراغی که در قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله روشن شده را جلوه می دهند. در عصر ظهور، پرتو نبی اکرم صلی الله علیه و آله تجلی پیدا می کند؛ «أُظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»^۲.

۱. «قَالَ بَلْ سَوَّغْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ سوره یوسف، آیه ۸۳. نیز ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۳.

۲. فرازی از صلوات خاصه امام زمان علیه السلام؛ مصباح المتعجل، ج ۱، ص ۳۹۹.

اگر آن خورشیدی که در قلب نبی اکرم ﷺ روشن شد و می خواست با امیرالمؤمنین ﷺ در عالم جلوه کند را اینها غصب نمی کردند، حقیقتِ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ در زمان امیرالمؤمنین ﷺ واقع می شد؛ نور هدایت نبی اکرم ﷺ به واسطه امیرالمؤمنین ﷺ واقع می شد و عالم تبدیل به عالم دیگری می شد و آنچه در عصر ظهور می خواهد اتفاق بیفتد - که ظلمت برچیده شده و مردم مستغنی از ماه و خورشید می شوند - در عصر امیرالمؤمنین ﷺ اتفاق می افتاد. اما ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ اتفاق افتاد و ﴿فَلَا نَ عَشِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ. لذا امیرالمؤمنین ﷺ صبر می کنند و این دولت هم می ماند تا آنجایی که ظهور واقع شود. وقتی مردم به حضرت پشت کردند و از او روی گرداندند، دیگر کار تمام شده است، و حضرت صبر می کنند تا وقتی که نوبت به ایشان برسد و آن نهار که وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است، تجلی کند؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾. وقتی تجلی کرد، بساط ظلمت و دولت باطل جمع می شود و نوبت به ظهور آیه نور در عالم می رسد. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ﴾؛ آن ظلمتها جمع می شود و نوبت تجلی آیه نور و تجلی نبی اکرم ﷺ و تجلی آن شمس الهی در عالم انسانی می شود.

لذا بر اساس این روایت، باید آن آیه را هم این طور معنا کرد که ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ یعنی نهار است که خورشید را جلوه می دهد، و جلوه نبی اکرم ﷺ در عصر ظهور واقع می شود؛ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است که نور نبی اکرم ﷺ و شعاع این شمس هستی را در عالم جلوه می دهد. لذا وقتی حضرت می آیند، با آمدن حضرت، ظلمت برچیده می شود، زمین روشن می شود و دین نبی اکرم ﷺ ظهور پیدا می کند؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾.

ما الان بهره ای از دین نمی بریم! اینکه معارف دینی این قدر مبهم است و فقیه باید این همه دست و پا بزند تا یک فتوای أحوط و أولى بدهد، این برای همین است. اینکه گفته می شود در

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾: سوره نور، آیه ۴۰.

عصر ظهور، با دست امام علیه السلام عقول کامل می شوند،^۱ یعنی تجلی خورشید حقیقت در عقول و قلوب انسانها و در زمین وجودی انسانها واقع می شود و این زمین روشن می شود؛ وقتی روشن شد، حقیقت را می بیند. حجابی که آنها در دولت باطلشان ایجاد کردند، این بود که سرزمین وجود ما را هم تاریک کردند. لذا آیه ظلمات - ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجَىٰ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾ - به بنی امیه و اصحاب سقیفه تفسیر شده است.^۲ حضرت فرمودند: این قدر ظلمت اینها پیچیده است که مؤمن هم وقتی دستش را بیرون می آورد، نمی بیند. یعنی سرزمین وجود مؤمن هم تاریک می شود؛ می خواهد خودش را ببیند، ولی نمی تواند. وقتی امام طلوع می کند، سرزمین وجود مؤمن هم نورانی می شود، عقلش کامل می شود و علم در او ظهور پیدا می کند.

- فهم مثل های قرآن، تنها به برکت اهل بیت علیهم السلام

«وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلُ وَالْقُرْآنُ ضَرْبٌ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَخَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَنَحْنُ». لذا حضرت فرمودند: اینها مثلهایی است که در قرآن برای مردم زده شده است؛ و آن کسی که مخاطب قرآن است و حقیقت معنای آیات و امثال آن را می فهمد ما و پیغمبر هستیم، و مردم تنها یک مثلی از آن را می فهمند. ما ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ را ما می خوانیم، ولی اگر امام آن را معنا نکند، می گوئیم خورشید و پرتویش منظور است؛ در حالی که این یک مثل است برای پرتوی نبی اکرم صلی الله علیه و آله، که همان دین او و هدایت اوست. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ مثل است برای آن ظلمتی که

۱. عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ مَوْلَىٰ لَبْنِي شَيْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَىٰ رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱.
 ۲. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ فُلَانٌ وَفُلَانٌ ﴿فِي بَحْرِ لُجَىٰ يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ يَعْنِي نَعْتَلُ نَعْتَلًا ﴿مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ طَلَحَهُ وَزَيْبِرٌ ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ وَيَزِيدُ وَفَتْنُ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ فِي ظُلْمَةٍ فَتَنَّتْهُمْ ﴿لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا﴾ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ يَعْنِي إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ فَمَا لَهُ مِنْ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمْشِي بِنُورِهِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

جلوی نور خورشید را می‌گیرد. ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى﴾ مثل است برای وجود مقدس امام زمان علیه السلام که حقیقتِ روزِ روشن در عالم است و وقتی می‌آید، تجلی توحید و تجلی نبوت در او اتفاق می‌افتد. فرمودند: ﴿وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ﴾؛ مخاطب این آیات قرآن ما هستیم و مثل‌ها برای مردم است و مردم در حدِ مثل می‌فهمند. بعد فرمودند: «فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ کسی غیر از ما قرآن را نمی‌فهمد.

حال من سؤال می‌کنم، اگر واقعاً امام علیه السلام آیه را این طور تفسیر نکرده بودند، ما این معانی را متوجه می‌شدیم؟ شما تمام این تفاسیر نوشته شده از عالم و فقیه و فیلسوف و عارف را ببینید، و بگذارید کنار این تفسیر امام باقر علیه السلام، ببینید آیا آنها بلد بودند آیه را تفسیر کنند؟ فقط همان مثلش را می‌فهمند. وقتی خدای متعال می‌گوید قسم به خورشید، قسم به روز، قسم به شب، چه می‌خواهد بگوید؟ کجای سیر عالم را می‌خواهد توضیح بدهد؟ کجای برنامه نبی اکرم صلی الله علیه و آله را می‌خواهد برای ایشان توضیح بدهد؟! ما چه می‌فهمیم؟! لذا فرمودند: غیر از ما کسی قرآن را نمی‌فهمد.

– جمع‌بندی معنای دوم، با توجه به آیات و روایات

بنابراین، عصر ظهور وجود مقدس امام زمان علیه السلام، عصری است که زمین با نور امام علیه السلام روشن می‌شود؛ ﴿أُشْرَقَتِ الْأَرْضُ﴾. تجلی شمس هستی و وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله، بدون حجاب واقع می‌شود و حجاب ظلمات و حجاب دولت باطل و حجاب ائمه جور برداشته می‌شود. آن روحی که در نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود و همه حقیقتِ نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله که به امام منتقل شده – «وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ»^۱ – بدون حجاب از بستر وجود مقدس امام زمان علیه السلام تجلی می‌کند. امام زمان علیه السلام واقعاً وجودش نهار است؛ این، تشبیه نیست. تشبیهش برای ما این است که ما روز را می‌فهمیم، اما درکی از اینکه حقیقتاً امام روز است، نداریم. محیط ولایت حضرت، روز روشن است.

چه چیزی در این روز روشن تجلی پیدا می‌کند؟ خورشید. و چه چیزی خورشید را تجلی می‌دهد؟ وجود امام و ولایت امام که روز روشن است. خورشید نبوت، در ولایت امام تجلی

می‌کند، و ولایت امام، آن روز روشن است که همه عالم با ولایتش روشن می‌شود. لذا وقتی حضرت ظهور کنند، عالم، عالم دیگری می‌شود. تلقی من این است که دنیا، نازله‌ای از بهشت می‌شود؛ یعنی همان‌طور که بهشت، نورانی است و همه جا روشن است، ولی ماه و خورشیدی در کار نیست، در عصر ظهور هم همین‌طور خواهد شد. نشئه عوض می‌شود؛ ظهور ولایت واقع می‌شود؛ و شمس نبوت نبی اکرم ﷺ در ولایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) تجلی پیدا می‌کند. حضرت با ولایت خودشان، نبوت نبی اکرم ﷺ را در عالم تجلی می‌دهند؛ و آن موقع است که دین نبی اکرم ﷺ فهمیده می‌شود. ما صفای دین نبی اکرم ﷺ، نورانیت دین نبی اکرم ﷺ، زلالی این دین و لطافت این دین را نه فهمیده‌ایم و نه تا عصر ظهور خواهیم فهمید. آن موقع است که معلوم می‌شود خدای متعال به این پیغمبر چه دینی داده، و اگر به این دین عمل شود، چه اتفاقی می‌افتد. آنچه که الان در دست ماست، و فقها و بزرگان با این همه زحمتی که می‌کنند و با استئضائه از پرتو ائمه هدايات معصومین (علیهم السلام) به دست می‌آورند، همه اینها علم در حجاب است و تا آن حجاب نرود، حقیقت دین بروز نمی‌کند. اینکه فقیه باید هفتاد سال زحمت بکشد، و آخرش هم بگوید أحوط، أولى، لعل، این برای همین است که خورشید نبی اکرم ﷺ تجلی نکرده و دین در حجاب است. ﴿إِذَا أُخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا﴾؛ یعنی مؤمن نمی‌تواند به نور برسد. و لذا عصر ظهور، عصر تجلی دین نبی اکرم ﷺ است.

— تجلی نور و هدایت سیدالشهداء (علیه السلام) به دست امام زمان (علیه السلام) در عصر ظهور

لذا اینکه گفته شده «إِنَّ الْحُسَيْنَ... مَصْبَاحٌ هُدًى»^۱، برای این است که سیدالشهداء (علیه السلام) همان چراغ هدایتی است که در وجود مقدس نبی اکرم ﷺ قرار داده شده است. در روایتی که در توحید صدوق آمده، حضرت فرموده‌اند: مصباح یعنی نبوت.^۲ در روایت دیگری هم

۱. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹.

۲. عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (علیه السلام) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ قُلْتُ «مِثْلُ نُورِهِ» قَالَ مُحَمَّدٌ (علیه السلام) قُلْتُ «كَمْشَافَهُ» قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) قَالَ قُلْتُ «فِيهَا مَصْبَاحٌ» قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ قُلْتُ «الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» قَالَ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ (علیه السلام) قُلْتُ «كَأَنَّهُا» قَالَ لَأَيُّ شَيْءٍ تَقْرَأُ «كَأَنَّهُا» فَقُلْتُ فَكَيْفَ جُعِلَتْ فِدَاكَ

می‌فرمایند: مصباح یعنی امام حسین علیه السلام. بنابراین، وجود مقدس امام حسین علیه السلام که همان چراغ نورانی قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند، در امام زمان عجل الله تعالی فرجه تجلی پیدا می‌کند. در واقع، امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که عاشورا را جلوه می‌دهد و تا حضرت نیایند، انوار عاشورا و تجلیات امام حسین علیه السلام در عالم ظاهر نمی‌شود. تجلیات امام حسین علیه السلام با ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و به وسیله ایشان در عالم ظهور پیدا می‌کند. در این هنگام است که هدایت امام حسین علیه السلام و آن انواری که از روز عاشورا با حضرت در عالم نازل شده و آن جلوه نورانی خدای متعال، به وسیله امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور پیدا می‌کند.

←

قَالَ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ قُلْتُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يَخْرُجُ مِنْ قَمِ الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ قُلْتُ ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ قَالَ الْإِمَامُ فِي إِثْرِ الْإِمَامِ عليه السلام: التوحيد، ص ۱۵۷، ح ۳.



گفتار ۲

وصول به مقام فوز و رضوان، به واسطه امام

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَفَارَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يَسْلَكُ
إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ»

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ بِكُمْ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَدَّ وَلَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ»

۱. نورانی شدن زمین به نور امام

وجود مقدس امام هادی علیه السلام در این فراز نورانی از زیارت جامعه کبیره می‌فرماید: «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ»؛ زمین با نور شما روشن و نورانی شده. این تعبیر، یک تعبیر حقیقی است و هیچ مجاز و بیان غیرحقیقی در بین نیست. خدای متعال این انوار را در عالم دنیا تنزل داده و حقیقتاً این زمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم، با نور آنها روشن و منور شده است. همه هدایتها از طریق همین نور به انسانها می‌رسد و شرایع آسمانی، فروع این نور هستند. اگر انسان از طریق این عبادات نورانی می‌شود و به عالم انوار راه پیدا می‌کند، به این دلیل است که حقیقتاً اینها فروع آن نوری هستند که خدای متعال فرو فرستاده است.

حقیقت آن نور، وجود مقدس ائمه علیهم السلام هستند که خدای متعال با نور آنها زمین را روشن کرده است. البته این روشنی ادامه پیدا می‌کند تا دوره ظهور، که به تعبیر قرآن، زمین با نور ربّش روشن می‌شود: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا».^۱ این آیه را روایات نورانی معصومین علیهم السلام به عصر ظهور تفسیر کرده‌اند.

۱. این گفتار در سال ۱۳۸۴ ارائه شده است.

۲. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ».^۱ مقصود از «رب زمین» امام زمین است، یعنی آن کسی که از طرف خدای متعال امامت و خلافت دارد و زمین با نور او روشن می‌شود. همان‌طور که بزرگان هم توضیح داده‌اند، «رب» وقتی مطلق بیاید و به چیزی اضافه نشود، مقصود از آن فقط خدای متعال است؛ ولی وقتی به معنای دیگری اضافه شود، ممکن است غیر از خدا اراده شده باشد. در خود قرآن هم «رب» به معنای دیگری استعمال شده است. در داستان جناب یوسف علیه السلام، وقتی آن دو زندانی آمدند و خوابشان را گفتند و بنا شد حضرت یوسف علیه السلام خوابشان را تعبیر کند، در تعبیر قرآن این‌طور است که حضرت فرمودند: ﴿أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا﴾؛^۲ یعنی یکی از شما ساقی رب خودتان می‌شوید. در اینجا مقصود از رب، همان حاکم و بزرگ مصر است. پس این‌طور نیست که رب همه جا به معنای پروردگار یکتا به کار برود.

حتی اگر این روایت هم نبود، در خود آیات قرآن و روایات دیگر، ائمه هدایت معصومین علیهم السلام به عنوان نور رب و نور خدای متعال معرفی شده‌اند؛ لذا اگر رب را به معنای خدای متعال هم بگیریم، ائمه هدایت معصومین علیهم السلام نور پروردگار هستند و زمین با نور آنها روشن شده است. در عصر ظهور هم جلوه خاص دیگری خواهد یافت. اصلاً شاید معنای ظهور، همین است که انوار آنها و ولایت آنها، ظهور و تجلی خاصی پیدا می‌کند، به‌طوری که همه از این انوار برخوردار می‌شوند. بر اساس روایات، بسیاری از حجاب‌هایی که مانع

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَ أَسْرَقَتِ الْأَرْضُ بَنُورَ رَبِّهَا﴾ قَالَ: «رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ». قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا قَالَ: إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُّونَ بَنُورَ الْإِمَامِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۴۱.

مشاهده باطن و حقیقت عالم توسط انسان هستند، در عصر ظهور از جلوی دوستان و شیعیان ائمه علیهم السلام برداشته می‌شوند.^۱

این نور حقیقتاً در عالم تنزل پیدا کرده و عالم را روشن کرده است؛ همه راه‌های هدایت و سیر به سوی خدای متعال هم از فروع این نور هستند. همه راه‌هایی که انسان بتواند آیات خدا در عالم را ببیند، از این نور ناشی می‌شود. اگر این نور در وجود کسی جلوه پیدا کرد، آنگاه می‌تواند راه خدا را در عالم پیدا کند و در همه عالم، آیات خدا را ببیند.

— نورانی شدن زمین در عصر ظهور

البته در عصر ظهور یک اتفاق خاص می‌افتد که در بعضی از روایات هم بیان شده، ولی فهمش خیلی آسان نیست. در همین روایتی که بیان شد، مفضل به حضرت عرض کرد: وقتی حضرت ظهور کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ و «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ» به چه معناست؟ حضرت فرمودند: مردم از نور ماه و خورشید مستغنی می‌شوند و از نور امام استفاده می‌کنند؛ «إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزُّونَ بِنُورِ الْإِمَامِ». حال این چطور باید معنا بشود؟ برخی از محققین هم سعی کرده‌اند این بیان را معنا کنند، ولی این تعبیر خیلی سنگین است.

در عصر ظهور زمین آنقدر با نور امام روشن می‌شود که مؤمنین مستغنی از نور ماه و خورشید می‌شوند. البته روشن است که همه این نورهای حسی هم، نازله آن نور هستند؛ آن نور از عالم بالا تنزل پیدا کرده و تبدیل به این نورها شده است. ولی این سؤال باقی است که در عصر ظهور چه اتفاقی می‌افتد و معنای استغناء مردم از ماه و خورشید چیست؟! علی‌ای حال زمین همیشه با نور امام روشن بوده و به‌خصوص از زمانی که خدای متعال این انوار را تنزل خاص داده و ایشان بر روی زمین زندگی طبیعی داشته‌اند، زمین با نور آنها روشن شده و یک رشته ارتباط نورانی بین عالم دنیا و عالم بالا برقرار شده است. لذا بسیاری

۱. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۹.

از خیرات و برکاتی که قبل از نزول ائمه علیهم السلام بر عالم نازل نمی شده، با نزول آنها در دار دنیا، نازل شده است.

در هر صورت، این نور، راه هدایت انسان به سوی همه مقامات و درجات قرب الهی و توحید است. این نور، الان هم در عالم هست و اگر انسان اهل بصیرت باشد، می تواند کاملاً این نور را ببیند؛ و چه بسا بسیاری از جلوه های این نور هم در مؤمنین هست، ولی مؤمنین نسبت به آنها غافل هستند. مؤمنین حقیقتاً در نور زندگی می کنند و برخی از حقایق را هم می بینند و خیلی از تاریکیها، وسوسه ها، شکها و ریهها در آنان نیست؛ ولی بسیاری از نعمتهایی که خدای متعال به انسان عنایت کرده، چون انسان نقطه مقابلش را نمی بیند، از این نعمت ها غفلت می کند. مؤمنین نسبت به بسیاری از نعمتها و رحمتها و نورهایی که دارند، عنایت ندارند. در روایات است که وقتی شما کسی را دیدید که گرفتار است و بیماری ای دارد، خدای متعال را حمد کنید برای اینکه بیماری را از شما برداشته است.^۱ این برای آن است که در این مقایسه، متوجه نعمتی که خدای متعال به شما عطا کرده، بشوید. اگر مؤمن، خودش را با کفار - آنهایی که غرق در دنیا هستند و راهی به سوی عالم بالا ندارند و حقایق را اصلاً درک نمی کنند - مقایسه کند و ببیند که واقعاً خدای متعال چه نورانیت هایی به او داده و چه معارف و حقایقی برای او کاملاً واضح و روشن است، می فهمد که الان هم مؤمنین و شیعیان با درجات متفاوت خودشان، از این انوار برخوردار هستند. توجه به این نورانیتها و شکر همین نورانیتها است که موجب استزاده این نعمت و برخورداری بیشتر از این نور می شود.

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْمُبْتَلَى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُسَمِّعَهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ فَعَلَ! قَالَ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَصِبْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۲۰.

۲. رستگار شدن فائزان به واسطه ولایت امام

بنابراین این نور، طریق رسیدن به مقام بندگی و همه مقامات معنوی است. لذا در این زیارت می‌گوییم که «وَفَاَزَ الْفَائِزُونَ بَوْلَايَتِكُمْ»^۱ یعنی همه کسانی که به مقام فوز رسیدند، رستگار شدند و به درجات و مقامات رسیدند و نجات پیدا کردند، به واسطه ولایت شما معصومین علیهم‌السلام بوده است.

این را مکرر عرض کرده‌ایم که راه رسیدن به توحید و طریق نیل به درجات توحید، طریق ولایت آنهاست؛ و همه درجات نعمت و رحمت، و همه درجات بهشت هم حقیقتاً آثار همان درجات بندگی و توحید هستند که در عالم ظهور پیدا می‌کند. اصلی‌ترین آثار بندگی و توحید، نیل به درجات رحمت خدای متعال و درجات قرب و درجات بهشت است. همه این درجات امنیت و درجات رحمت و نعمت، در واقع درجات ولایت آنهاست و مؤمن به وسیله ولایت آنهاست که در این درجات سیر می‌کند؛ و لذا تنها طریق رسیدن به لقاء خدای متعال که بالاترین فوز است هم، ولایت آنهاست.

در آیه انتهایی سوره کهف، خدای متعال ما را دعوت به توحید می‌کند و راه رسیدن به توحید و درجات آن را - که نتیجه‌اش هم لقاء خداست - بیان می‌کند؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»^۲ باید تذلل و خشوع و خضوع و بندگی و انکسار ما فقط در مقابل خدای متعال باشد. خدای متعال می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»؛ یعنی نتیجه این توحید، درک مقام لقاء رب است، مقامی که در آن حجاب بین انسان و ربوبیت خدای متعال برداشته می‌شود. کسی که به این مقام می‌رسد، جزو «عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۳ می‌شود. کسانی که مقام عند الرب دارند، بین آنها و ربوبیت پروردگارشان حجابی نیست؛ استکبار از آنها برداشته می‌شود و

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۲. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۳. «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»؛ سوره بینه، آیه ۸.

به مقام بندگی می‌رسند. سنگینی عبادت از آنها برداشته می‌شود و به مقام تسبیح خدای متعال می‌رسند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾.^۱ به جایی می‌رسند که پاکی و طهارت حضرت حق، و طهارت و زیبایی صنع حضرت حق را درک می‌کنند. این مقام در اثر بندگی خدای متعال به دست می‌آید. در دنباله این آیه، خدای متعال راه رسیدن به این مقام را هم بیان می‌کند: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ انسان باید عمل صالح انجام دهد و در بندگی شریکی برای خدا قرار ندهد و در همه شئون حیاتش فقط خدا را بندگی کند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: معرفت ائمه، عمل صالح است: «لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ لَا يَتَّخِذُ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ وَلَا يَتَّبِعُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»^۲ یا «الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْإِئِمَّةِ». آن عمل صالحی که خدای متعال از بنده می‌خواهد و بنده باید این عمل صالح را انجام بدهد تا به مقام لقاء خدا برسد، همان معرفت و ولایت معصومین است. معنای شریک قرار ندادن برای خدای متعال این است که در مقام بندگی، برای ولایت اولیاء خدا هیچ شریکی قرار ندهیم و همه اعمال و حرکات و سکنااتمان تحت ولایت و هدایت و سرپرستی آنها باشد.

بنابراین همه درجات قرب و همه درجات رحمت و امنیت و فوز و فلاح از طریق ولایت معصومین به دست می‌آید. هر کسی به هر مرتبه‌ای از مراتب فوز رسیده، از طریق سرپرستی آنها و از طریق جریان هدایت و نورانیت آنها بوده است. «وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ»؛ آنهایی که به مقام فوز رسیدند و فائز شدند، به واسطه ولایت شما بوده است. این فوز، ممکن است درجاتی داشته باشد و این تعبیر همه آن درجات را شامل می‌شود؛ لذا همه امنیتهای، راحتی‌ها و

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰۶.

۲. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» قَالَ: يَعْنِي فِي الْخَلْقِ أَنَّهُ مِثْلُهُمْ مَخْلُوقٌ ﴿يُوحَىٰ إِلَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ قَالَ: لَا يَتَّخِذُ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ وَ وَلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فَمَنْ أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ بِوَلَايَتِنَا وَ كَفَرَ بِهَا وَ جَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) حَقَّهُ وَ وَلَايَتَهُ...؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۷.

نجاتها در همه عوالم و در هنگام عبور از دنیا و هنگام ورود به عالم قیامت با همه سختیهایش و یا هنگام ورود به بهشت با همه درجاتش، بر اساس ولایت آنهاست. تک تک اینها در روایات فراوان مورد تأکید قرار گرفته است؛ هم سعادت انسان، هم عبور از دار دنیا که با امنیت و سلامت و راحتی باشد و هم ورود به عرصه‌های قیامت و عبور از صحنه‌های سنگین آنجا تا رسیدن به درجات رحمت خدا، تک تک اینها با توجه به ولایت آنها و سرپرستی و شفاعت آنهاست که حاصل می‌شود.

بنابراین آن کسانی که به مقام فوز می‌رسند، با دستگیری و هدایت آنهاست؛ این انوار نازله در عوالم است که آنها را قدم به قدم تا آن مقامات پیش می‌برد. هر کسی به آن مقام‌ها و آن فوز و فلاح‌ها می‌رسد، به واسطه پذیرش ولایت آنها و محبت و تبعیت آنهاست؛ به میزانی که انسان به مقام محبت و معرفت به آنها و تبعیت از آنها و درک از دستوراتشان نائل می‌شود، به همان میزان هم از انوار آنها برخوردار می‌شود و به فوز می‌رسد.

۳. رسیدن به مقام رضوان به واسطه امام

«وَفَاَزَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ». شاید اینجا مراد از «فَائِزُونَ» - که اقتضاء تعبیر هم همین است - آن کسانی هستند که به مقام رفیع بندگی خدای متعال و - به تعبیری - به مقام رضوان رسیده‌اند و خدای متعال در قرآن از اینها به فائزون تعبیر می‌کند. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱؛ خدای متعال نسبت به آن کسانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، وعده جناتی را داده که ﴿تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است و در آن درجات هم خلود دارند و هرگز از آن درجات جدا نمی‌شوند. ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾؛ مسکنهایی که محل سکونت و قرار و آرام آنهاست، مسکن طویه و پاکی است که هیچ رجس و ناپاکی و آلودگی در آن نیست. ﴿فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾؛ در روایات

۱. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾: سوره توبه، آیه ۷۲.

مفصل توضیح داده شده که مقصود از جنات عدن چیست.^۱ ﴿وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ بعد می‌فرماید: در ورای همه این مقامات و این باغستانها و بوستانها و مساکن طیبه‌ای که در جنات عدن است، رضوان خدای متعال وجود دارد، و این یک فوز و رستگاری عظیم است که کسی بتواند این درجات را طی کند و به مقام رضوان خدای متعال برسد.

روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل شده که در آن حضرت به توضیح آن درجات و مقامات بهشت و نعم بهشتی می‌پردازند. می‌فرمایند: وقتی مؤمنین در بهشت جای گرفتند و نعمت‌ها در اختیار آنها قرار گرفت، خدای متعال در حالی که مشرف بر آنهاست، از آنها سؤال می‌کند «يَا عِبَادِي وَ أُولِيَائِي»،^۲ ای عباد من! ای اولیاء من! ای کسانی که در جنت من و در جوار من

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَدْنٌ دَارُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَ لَا يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةِ النَّبِيِّينَ وَ الصَّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ يَقُولُ اللَّهُ طُوبَى لِمَنْ دَخَلَكَ»؛ جوامع الجامع، ص ۱۸۲. قَالَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هِيَ قُصُورٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَوْلُؤَةٍ بَيَاضَاءَ، فِيهَا سَبْعُونَ دَارًا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ بَيْتًا مِنْ زُمُرُودَةٍ خَضْرَاءَ، فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ سَرِيرًا، عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ امْرَأَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، فِي كُلِّ بَيْتٍ مَائِدَةٌ، عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ قِصْعَةً، عَلَى كُلِّ قِصْعَةٍ سَبْعُونَ وَصِيفًا وَ وَصِيفَةً، وَ يُعْطَى اللَّهُ الْمُؤْمِنَ ذَلِكَ فِي غَدَاةٍ، وَ يَأْكُلُ ذَلِكَ الطَّعَامَ، وَ يَطُوفُ عَلَى تِلْكَ الْأَزْوَاجِ»؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۱۵، ح ۴۶۳۰.

۲. عَنْ ثَوْبَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ دَخَلَ وَلَّى اللَّهُ إِلَى جَنَانِهِ وَ مَسَاكِنِهِ وَ انْكَأَ كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْهُمْ عَلَى أَرِيكَتِهِ حَفَّتَهُ خِدَامُهُ وَ تَهَدَّلَتْ عَلَيْهِ النَّمَارُ وَ تَفَجَّرَتْ حَوْلَهُ الْعُيُونُ وَ جَرَتْ مِنْ تَحْتِهِ الْأَنْهَارُ وَ بَسَطَتْ لَهُ الزَّرَّابِيُّ وَ صَفَّقَتْ لَهُ النَّمَارِقُ وَ أَتَتْهُ الْخِدَامُ بِمَا شَاءَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْأَلَهُمْ ذَلِكَ قَالَ وَ يَخْرُجُ عَلَيْهِمُ الْحُورُ الْعِينُ مِنَ الْجَنَانِ فَيَمْكُثُونَ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْجَبَّارَ يَشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ لَهُمْ أُولِيَائِي وَ أَهْلَ طَاعَتِي وَ سَكَّانَ جَنَّتِي فِي جَوَارِي أَلَا هَلْ أَنْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ فَيَقُولُونَ رَبَّنَا وَ أَى شَيْءٍ خَيْرٌ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ نَحْنُ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُنَا وَ لَدَتْ أَعْيُنُنَا مِنَ النِّعَمِ فِي جَوَارِ الْكَرِيمِ قَالَ فَيَعُودُ عَلَيْهِمْ بِالْقَوْلِ فَيَقُولُونَ رَبَّنَا نَعَمْ فَاتَنَا بِخَيْرٍ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ فَيَقُولُ لَهُمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رِضَايَ عَنْكُمْ وَ مَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَ أَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ قَالَ فَيَقُولُونَ نَعَمْ يَا رَبَّنَا

جای گرفته‌اید! آیا می‌خواهید شما را به بهتر از این مقام دلالت کنم؟ به خدای متعال عرضه می‌دارند: خدایا! مگر بهتر از این هم چیزی هست؟ ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾^۱ و ﴿مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۲. ما هر چه بخواهیم، در اختیار ماست؛ هر آنچه چشمهای ما می‌خواهد از آن بهره ببرد، در معرض دید ماست. خدایا! علاوه بر همه اینها، در جوار رحمت تو هستیم، مگر بهتر از این هم چیز دیگری هست؟ خدای متعال دوباره سؤال را تکرار می‌کند. وقتی سؤال تکرار می‌شود، اینها خودشان متوجه می‌شوند و به خدای متعال عرض می‌کنند: ﴿رَبَّنَا﴾؛ بله، همین‌طور است و رضایت تو از ما و محبت تو برای ما از همه اینها بهتر و دوست‌داشتنی‌تر و گواراتر است.

انسان وقتی در آن درجات قرار گرفت، تازه به هدایت و دستگیری خدای متعال می‌رسد و راهش به‌سوی مقامات بالاتری که همان مقام رضوان است، باز می‌شود. بزرگان از محققین و مفسرین فراوان در این باره بحث کرده‌اند که این مقام رضوان چه مقامی است. شاید بالاتر از این دیگر مقامی نباشد، و جتنی بالاتر از این جنت نباشد. البته خود این مقام رضوان هم درجاتی دارد. کما اینکه فرمود: بالاترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین، پایین مرتبه رضاست.^۳ هر کدام از این سه وادی - وادی زهد، وادی یقین و وادی

←

رِضَاكَ عَنَّا وَ مَحَبَّتَكَ لَنَا خَيْرٌ لَّنَا وَ أَطْيَبُ لَأَنفُسِنَا ثُمَّ قَرَأَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام هَذِهِ الْآيَةَ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۸۸.

۱. ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۳۱.

۲. ﴿يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره زخرف، آیه ۷۱.

۳. عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْبَرِيدِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «الزُّهْدُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۰.

رضا - مراتبی دارند؛ و لذا صاحبان زهد و یقین و رضا هم در یک درجه نیستند و هر کدام درجاتی از جنت را درک می کنند.

— مقام رضوان، مقامی بالاتر از درجات بهشت

از مجموع معارف این طور استفاده می شود که بالاترین مرتبه قرب، مقام رضاست. لذا در بعضی از روایات دارد که درجه دهم یقین، مرتبه پایین مقام رضاست؛ کأنه انسان باید مقامات زهد و فراغت و مقامات یقین و رفع شکها و ظنون و ریبها را یک به یک پشت سر بگذارد تا نور یقین در قلبش ظهور پیدا کند. در طی این مراحل، درجات نور یقین تدریجاً بالا می روند و تدریجاً نور رضا در قلب مؤمن جاری می شود تا آنجا که انسان به مقام رضا می رسد. وقتی انسان به این مقام رسید، دیگر به گونه ای ربوبیت خدای متعال و لطف حضرت حق را درک می کند و به گونه ای به اسرار خلقت واقف می شود و جمال و زیبایی صنع حق را درک می کند که راضی به صنع حق می شود؛ و آن قدر در درجات رضا بالا می رود تا آنجایی که اصلاً راضی به خود خدای متعال می شود و مقام رضای بالله پیدا می کند. این مقام، بالاتر از مقام رضای به قضاء الله و صنع الله است. به جایی می رسد که خود خدا برای او خواستنی می شود؛ انوار الهی به حدی در قلب مؤمن تجلی می کند که خود خدا محبوب ترین محبوبها برای او می شود و همه چیز در شعاع محبت خدا برای او محبوب است؛ و لذا راضی بالله می شود. این مقام، مقام رضوان است با درجات مختلفی که دارد. شاید بالاترین درجه توحید، همین مقام رضوان است.

کسی که به مقام رضوان می رسد، بالاتر از بهشت و نعیم بهشت نصیب او می شود. ممکن است کسانی رحمت خدا را در حد درجات بهشت تلقی کنند، و هر چند جزو «أُولَیَّائِی» و «أَهْلَ طَاعَتِی» و جزو سُكَّانِ جَنَّتِ خَدَایِ متعال هستند - آن کسانی که ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُیهِ الْأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ﴾ - اما ممکن است نسبت به یک مقامات بالاتری ملتفت نباشند و به آن نرسند؛ همه این لذتها را می برند، ولی به خود خدای متعال و مقام قرب و رضوان او راه پیدا نمی کنند. در مقابل هم کسانی هستند که این حجابها از آنها برداشته شده، ولی در این

مراحل متوقف نشده‌اند و آن کسی را که همه این نعمت‌ها از اوست، می‌بینند؛ و قهراً این نعمت‌ها، مستقل از خدای متعال برای آنها هیچ جاذبه‌ای ندارد.

درجات رضا و رضوان، بالاترین درجات ایمان است. کسانی که به درجات رضوان رسیده‌اند، تنها به خود خدای متعال راضی هستند و دیگر بهشت برای آنها قانع‌کننده نیست. همه نعمت‌هایی که خدای متعال در اختیار آنها قرار داده، برای آنها قانع‌کننده نیست؛ آنها - با درجات متفاوتی که در این مقام هست - خود خدای متعال را جستجو می‌کنند. این مطلب در تعبیر قرآنی و در روایات مختلف آمده است.

«يَكُمُّ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ»^۱؛ همه این سیرها - سیر از درجات قرب تا مقام رضوان - تنها با کمک شما و به واسطه شما ممکن است؛ هیچ معلم و مربی دیگری نیست که بتواند دست انسانها را بگیرد و از دنیا نجات دهد، تا انسانها بتوانند درجات زهد و یقین را طی کنند و به مقام رضا برسند و در نهایت آنها را در درجات رضا هم سیر بدهند تا به مقام رضوان برسند. «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ مقام رضوان بالاتر از قرار گرفتن در مقام عدن است؛ «مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ». بالاتر از استقرار در مقام عدن و سکون در مقام عدن، رسیدن به مقام رضوان است؛ «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

شاید معنای فائزون در این تعبیر نورانی «وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ» هم همین باشد که فائزون آن کسانی هستند که از همه درجات بهشت عبور کرده و به درجه فوز، به خصوص این مرتبه عالی فوز که خدای متعال می‌فرماید: «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»، رسیده‌اند. آن انسانی که در درجات بهشت بماند، به فوز حقیقی نرسیده است. فائز، آن کسی است که بفهمد همه این جلوه‌ها، همه این درجات و همه نعمت‌های بی‌منتهای بهشت، همگی نازله رحمت خدا هستند و حقیقت آنجاست و به آن خزائن رحمت الهی روی بیاورد؛ از همه اینها عبور کند و به مقام رضا و رضوان برسد. درک چنین مقامی جز با سرپرستی شما اهل بیت (علیهم‌السلام) ممکن نیست. اگر کسی اهل راه نباشد که هیچ؛ اما اگر انسانی اهل این راه هم باشد، چه کسی می‌تواند دست او را بگیرد؟! آنهایی که اهل این راه هستند، آنهایی که راهرو بودند و رسیدند،

سالک بودند و فائز شدند، آنها همه به وسیله شما سلوک در درجات قرب و سیر در درجات قرب تا مقام رضوان پیدا کردند؛ «بِکُمْ یَسْلُکُ إِلَى الرِّضْوَانِ».

— رساندن به مقام رضوان، یکی از خیرات خاص امام

البته عرض شد که ممکن است این تعبیر «وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِکُمْ» تعبیر عامی باشد؛ به این معنا که هر کسی به هر نجاتی رسیده و هر مرتبه‌ای از نجات را که پیدا کرده، هر مرتبه‌ای از نورانیت بندگی خدای متعال که در او پیدا شده، چه مراتب زهد و چه مراتب یقین، همگی به واسطه شما اهل بیت علیهم‌السلام بوده است؛ همه اینها حقیقتاً فوز و نجات و رستگاری است. انسان هر چقدر که از شرک و تعلق به دنیا نجات پیدا کند، هر قدمش فوز است. ولی فائزون حقیقی، آن کسانی هستند که به مقام رضوان و به آن فوز عظیم می‌رسند؛ اینها کسانی هستند که از ولایت شما بهره‌مند شده‌اند.

لذا بعضی از بزرگان تذکر داده‌اند که وقتی محضر معصومین علیهم‌السلام شرفیاب می‌شوید، توجه داشته باشید که گرچه همه چیز را آنها می‌دهند و همه چیز را هم باید از آنها خواست، ولی اینها برای بیش از این خیرات آمادگی لطف و عنایت دارند و لذا به آن خیرات اساسی روی بیاورید و آن چیزها را از معصومین علیهم‌السلام بخواهید. حتی بعضی از بزرگان فرموده‌اند: خیلی به دنبال معجزات حسی ائمه نباشید؛ گرچه از نازلترین مراتب فیوضات ائمه، همین معجزاتی است که صبح و شب از آستان ایشان جاری بوده و هست و این، حجت آنها بوده است. ولی فرمودند خیلی به دنبال اینها نباشید، چون اگر دائماً از این معجزات گفتید، ممکن است کم‌کم تلقی مردم این بشود که کار امام شفا دادن و قرض انسان را ادا کردن و حل کردن مشکلات است؛ نه اینکه این کارها را نمی‌کنند؛ هر که شفا پیدا می‌کند، به برکت آنهاست و همه خیراتی که در عالم نازل می‌شود، به واسطه آنهاست، چه انسان ببیند و چه نبیند. اما کار امام در عالم این نیست. امام نیامده تا فقط شفا بدهد و مشکلات روزمره را حل کند؛ و الا آنجایی هم که کارها از مجاری طبیعی حل می‌شوند، همه با ولایت آنهاست. این خیلی روشن است. کدام چرخ در عالم بدون تدبیر آنها - به اذن الله تبارک و تعالی - می‌چرخد؟! کدام خیری به کسی می‌رسد الا از برکت صلوات خدای متعال بر اولیاء معصوم علیهم‌السلام!

واقعاً آنهایی که دشمن بودند، نمی‌خواستند حق را بپذیرند، و آلا از این آیات فراوان بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه^۱ می‌فرمایند: من در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که قریش به حضرت عرض کردند: اگر شما پیغمبر هستید، از این درخت بخواید که از جای خودش حرکت کند و محضر شما بیاید. می‌فرمایند: این درخت از جای خودش کنده شد و با آواز و سر و صدایی مخصوص در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. گفتند: این سحر است؛ اگر راست می‌گویید، بگویید: درخت برگردد، دو نیمه بشود و فقط یک نیمه‌اش بیاید. حضرت دستور دادند درخت برگشت، دو نیمه شد و یک نیمه‌اش با سر و صدایی بیشتر آمد و شاخه‌هایش را هم روی دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله سرازیر کرد. باز هم گفتند: این ساحر است و دارد در چشم ما تصرف می‌کند. این دست معجزه‌های حسی مرتباً از آستان معصومین علیهم السلام صادر می‌شده، یکی و دو تا هم نبوده و روایات فراوانی دارد؛ و حتی نازله‌اش از اولیاء و بندگان و شیعیان هم صادر می‌شده است. گاهی خدای متعال یک آیه و معجزه را به دست انبیاء ظاهر می‌کند و واقعاً عصا ازدها می‌شود، همه اینها به دست ائمه هدایت است؛ در روز هزاران اتفاق از این جنس می‌افتد.

گرچه عصا شدن ازدها معجزه خاصی است، اما مگر این دانه‌ای که می‌روید، این انسانی که رشد می‌کند و به درجات بالای ایمان می‌رسند، اینها به اندازه عصای حضرت موسی علیه السلام نیستند؟! سلمان به اندازه عصای حضرت موسی علیه السلام نیست؟! در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام از یک انسانی، سلمان درست کردن، از یک کافر، ابوذر و مقداد درست کردن، اینها که از عصا و ازدها خیلی بالاتر است. ائمه از این دست آیات حسّی فراوان داشته‌اند، اما برخی بزرگان فرموده‌اند: خیلی به اینها نپردازید، زیرا اگر زیاد به دنبال اینها بودید، کم‌کم ادراکتان در همین حد توقف پیدا می‌کند، و تلقی انسان این می‌شود که فقط وقتی مریض شدیم یا قرض داشتیم، باید پیش امام رضا علیه السلام برویم. لذا گفته‌اند سعی شود بیشتر به همان خیراتی که به‌طور خاص از دست معصومین علیهم السلام می‌رسد و خیرات خاص است، توجه شود، تا کم‌کم وقتی به سراغ معصوم می‌روید، از برکات خاص ولایت آنها بهره ببرید. چیزی که خدای متعال به آنها عطا

کرده، عظیم‌تر از این حرفهاست؛ بی‌نهایت و بی‌اندازه است؛ و اگر انسان بخواهد و اهل توسل و توجه باشد، خیلی بیشتر از اینها می‌تواند بهره‌مند شود.

«وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ بِكُمْ يَسْأَلُكَ إِلَى الرَّضْوَانِ»؛ در بعضی روایات دارد که مقام شیعیان ما از مقام ملائکه مقرب هم بالاتر است؛^۱ گاهی فرموده‌اند مقام شیعیان ما هم‌صف مقام انبیاء است؛^۲ و گاهی هم دارد که شیعیان خاص ما از انبیاء بالاتر هستند.^۳ این، آن مقامی است که انسان باید با ولایت معصوم به آن برسد. اگر انسان به آنجا رسید، هزار تا از این کارها ممکن است از خود او صادر شود. اولیائی که جزء شیعیان معصومین بوده‌اند، آثار و برکات وجودیشان در تاریخ نقل شده است. البته خود مؤمنین هم برکات اصلی وجودشان، اینها نیست. فرض کنید اگر فلان شخصیت بزرگ را نام می‌برید و می‌گویید: ایشان از این دست کرامات هم داشته و از این تصرفات هم می‌کرده، مثلاً بیماری را هم شفا داده، ولی کار

۱. قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنْ عَلِيٍّ هُوَ أَفْضَلُ أَمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَهَلْ شَرَقْتَ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِحُبِّهَا لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ قَبُولِهَا لَوَلَايَتِهِمَا؟ إِنَّهُ لَا أَحَدَ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ ﷺ وَ قَدْ نَظَفَ قَلْبُهُ مِنْ قَدَرِ الْعُشِّ وَ الدَّغْلِ وَ الْغُلِّ وَ نَجَّسَاتِ الذُّنُوبِ إِلَّا كَانَ أَطْهَرَ وَ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ، ص ۳۸۳، ح ۱۴.

۲. عَنْ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ: «كُنْتُ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَعْرِضُ عَلَيْهِ مَسَائِلَ قَدْ أُعْطَانِيهَا أَصْحَابُنَا إِذَا خَطَرَتْ بَقَلْبِي مَسْأَلَةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَسْأَلَةٌ خَطَرَتْ بَقَلْبِي السَّاعَةَ قَالَ أَلَيْسَتْ فِي الْمَسَائِلِ قُلْتُ لَا قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقَرَّبِينَ وَ غَيْرَ مُقَرَّبِينَ وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحَنِينَ وَ غَيْرَ مُمْتَحَنِينَ وَ إِنَّ أَمْرَكُمْ هَذَا عَرِضَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يَقَرِّ بِهِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ وَ عَرِضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يَقَرِّ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَ عَرِضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يَقَرِّ بِهِ إِلَّا الْمُمْتَحَنُونَ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

۳. أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَارِسِيُّ وَ غَيْرُهُ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْكَرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قُسِمَ نُورُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى ﷺ لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمَرَ وَاحِدًا مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ

دَكَاةً»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۹، ح ۲.

اصلیش که این نبوده؛ کار اصلی آنها پرورش دادن انسان‌های شایسته و فوق‌العاده‌ای بوده که هر کدامشان یک دنیا را راه می‌بردند و یک جمعی را متحول می‌کردند.

علی‌ای‌حال، امام معصوم، آن رشته سلوک و سیر انسانها در درجات قرب تا مقام رضوان است، که از نظر قرآن مقام فوز عظیم است. انسان فائز هم، آن انسانی است که همه درجات را پشت سر گذاشته و اگر در جنات عدن هم باشد، مشغول به آنها نیست؛ بلکه حجاب‌ها از قلوب او برداشته شده و به مقام قرب و لقاء می‌رسد. البته این قرب و لقاء هم باید طوری معنا شود که مناسب با توحید باشد، نه لقاء حسی‌ای که لازمه‌اش تشبیه خدای متعال بشود. فائزون آن کسانی هستند که می‌توانند همه درجات را پشت سر گذاشته و در عین اینکه در بهشتی هستند که ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ﴾ و ﴿لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۱ و در عین اینکه ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْإِنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾، اما یک رضوان برتر هم دارند؛ و هیچ‌کدام از اینها حجاب و توقفگاه‌شان نشده است. به درجه‌ای رسیده‌اند که جز خود خدای متعال، همه چیز برای آنها از موضوعیت افتاده و محبتشان فقط در شعاع محبت خدای متعال است.

رسیدن به این مقام، آسان نیست. با حرف و حدیث و یک ذکر و یک ورد و اینها نمی‌توان به این مقامات رسید. اینها همه مزاح است؛ اینها همه رهن است. این مقام جز با درک درجات ولایت معصومین علیهم‌السلام حاصل نمی‌شود. تنها کسانی به این مقام می‌رسند که به درک ولایت معصومین رسیده باشند؛ لذا سلمان به این مقام می‌رسد، ابوذر به این مقام می‌رسد، خواص از اصحاب و علمای شیعه و بزرگانی که این راه را رفتند، آنها می‌توانند به این درجات برسند. باید خیلی تلاش کرد و راه هم، تنها همین یک راه است؛ بقیه چیزها واقعاً ارزش ندارد. این را بزرگان فرموده‌اند که وصال قدرت، غیر از قرب خدای متعال است. انسان ممکن است به قدرت‌هایی برسد؛ این قدرت‌ها را خدای متعال به‌شکلی به شیطان هم داده است؛ اینها که ارزش ندارد. تقویت نفس از راه‌های مختلف ممکن است. امروزه روش‌های علمی‌اش هم کم‌کم به دست آمده؛ مثلاً با روش‌های علمی تمحّص و تمرکز می‌کنند و

۱. ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾: سوره ق، آیه ۳۵.

می‌گویند در ذهن تو چه می‌گذرد، در خانه تو چه خبر است، در جیب تو چیست. اینها چه ارزشی دارد؟!

ائمه هدایت معصومین (علیهم‌السلام) که برای این چیزها نیامده‌اند؛ انسانِ محبوب است که می‌خواهد این طور بهره ببرد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۱؛ می‌گوید: آقا! ریش‌های من چندانست؟ حالا این چه دردی را از تو دوا می‌کند؟! علم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای این نازل شده؟!

آن درجات معرفت و قربی که از آستان آنها نازل می‌شود، گاهی با یک اشاره است. در توحید کافی است که هشام می‌گوید: حضرت چند جمله در باب توحید به من گفتند، و من بعد از اینکه از این مجلس برخاستم، با احدی بحث نکردم إلا اینکه غالب شدم.^۲ کسانی که می‌توانند در یک کلمه، همه حقایق را القا کنند و از خلق دستگیری کنند، انسان باید از آنها آنچه که شایسته شأن آنهاست، بخواهد. همه چیز را باید از آنها بخواهد، اما هر چیزی را متناسب با درجه خودش.

«بِكُمْ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ»؛ آن مقام، مقامی نیست که دست همه به آنجا برسد. شما دستتان به بالاترین درجه آن مقام رسیده، و هر کس دیگری هم که بخواهد به این مقام برسد، باید شما دستش را بگیرید و در این درجات پیش ببرید.

۱. عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَخْطُبُ النَّاسَ وَهُوَ يَقُولُ سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ اللَّهُ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ شَعْرَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنَّكَ سَتَسْأَلُنِي عَنْهَا وَ مَا فِي رَأْسِكَ وَ لِحْيَتِكَ مِنْ شَعْرَةٍ إِلَّا وَ فِي أَصْلِهَا شَيْطَانٌ جَالِسٌ وَ إِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَحْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنِي وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمُنْذٍ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۱۳۳، ح ۱.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۸۷، ح ۲.

۴. غضب خداوند رحمان بر منکران ولایت امام

«وَعَلَىٰ مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَكَبَّرُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ»؛ بنابراین کسی که این ولایت و سرپرستی حقیقی را - که سرپرستی همه درجات قرب است و تنها نعمی است که خدای متعال فرستاده - انکار کند و از زیر بار این نعمت شانه خالی کند و آن را کفران کند، شامل «غَضَبُ الرَّحْمَنِ» می‌شود.

بزرگان گفته‌اند: رحمت خدا دو جور است. یک رحمت، به اصطلاح رحمتِ رحمانی است که عام و فراگیر است؛ کافر هم از آن رحمت برخوردار است. یک رحمت هم، رحمت خاص است که مخصوص مؤمنین است. فرمود: غضبِ رحمن - آن کسی که رحمتِ عامش همه را گرفته - شامل کسی می‌شود که این نعمت، این ولایت و این رحمت را که خدای متعال نازل کرده، انکار کند؛ «جَحَدَ وَلَا يَتَكَبَّرُ». این ولایت، نعمی است که نردبان سلوک همه انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء است و خدای متعال این حبل متصل را نازل کرده و با این نور، عالم را روشن کرده است؛ «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ». آن کسانی که این نعمت را انکار می‌کنند، آن کسانی که این تنها راه به سوی خدای متعال و تنها راه سلوک در درجات رحمت خدا تا مقام رضوان را انکار می‌کنند، مشمول غضب خدا می‌شوند. این ولایت، طریق فوزی است که خدا در عالم قرار داده و کسانی که جحود می‌کنند و این حقیقت را انکار می‌کنند، کسانی هستند که دیگر راهی برای رحمت خدا به سویشان باز نیست. غضبِ خدای متعال، بر کسانی نازل می‌شود که جحود نسبت به این ولایت دارند، و حقیقتاً هم مستحق این غضب هستند.

این مطلب را خدای متعال در قرآن با تعبیر لطیفی بیان فرموده است. در سوره مبارکه صف می‌فرماید: نگوئید آخرتی در کار نیست؛ این چه حرفی است؟! ﴿بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّهُ ثُمَّ لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۱ چرا می‌گویید خبری نیست؟! حتماً بعثی هست و حتماً شما دوباره زنده می‌شوید: ﴿لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ﴾. بعد می‌فرماید: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛ به جای انکار، ایمان بیاورید تا به حقیقت برسید. چرا خودتان را انکار می‌کنید؟

۱. ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثَوْا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّهُ ثُمَّ لَتَنْبُوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ سوره تغابن، آیات ۸-۷.

چرا راه‌تان را انکار می‌کنید؟ ما شما را در حد دنیا خلق نکرده‌ایم، راه‌تان را هم در این حد قرار نداده‌ایم و راه تا بی‌نهایت، پیش روی شما گذاشته‌ایم؛ ما این نور را نازل کردیم و این رسول را فرستادیم؛ حال، شما به جای اینکه خودتان و ادامه وجودی خودتان را انکار کنید، به این راه ایمان بیاورید تا قدم به قدم در این راه پیش بروید.

در این تعبیر نورانی زیارت جامعه هم می‌فرمایند: خدا شما را فرستاده و زمین با نور شما روشن شده است؛ «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ». عده‌ای از این نور استفاده کردند و از دسته «فَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ» شدند. هر کسی که به فوز رسیده، از طریق راه شما رسیده و راه دیگری وجود ندارد. لذا انسان باید خیلی محروم باشد که این راه باز باشد و به مقصد نرسد؛ به‌خصوص که انسان در دوره‌ای باشد که ائمه هدايت معصومین (علیهم‌السلام) زیست می‌کرده‌اند. یک موقع انوارشان از طریق انبیاء دیگر نازل می‌شده است؛ اما یک موقع هم خودشان در دار دنیا نزول اجلال فرمودند. «بِكُمْ يَسْأَلُكَ إِلَى الرَّضْوَانِ».

«وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ»؛ آن کسی که این ولایت را انکار کند، هر درجه‌ای از درجاتش را که انکار کند، متناسب با آن انکارش مستحق غضب پروردگار می‌شود؛ کما اینکه به هر درجه‌ای از درجات ولایت آنها که روی بیاورد و این نعمت را شکر کند، متناسب با آن درجه روی آوردن، رحمت خاص خدای متعال بر او نازل می‌شود؛ تا برسد به مرتبه کاملی که انسان ولایت تامه آنها را بپذیرد. حاصل آن ولایت، رسیدن به مقام رضوان و درک مقام رضای خدای متعال است.

در صلوات امام حسن عسکری (علیه‌السلام) بر وجود مقدس امام رضا (علیه‌السلام) گفته شده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ وَرَضِيتَ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ»؛ یعنی اگر کسی به مقام رضا برسد، به وسیله وجود مقدس امام رضا (علیه‌السلام) است. و شاید این اسم مقدسی هم که برای این وجود مقدس از عالم بالا نازل شده، ناظر به همین معنا باشد که این وجود مقدس، صاحب مقام رضا هستند و مفتاح رضا در عالم هستند؛ هر کس بخواهد به مقام رضا و رضوان راه پیدا کند، بهترین راهش وجود مقدس ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) است. چه

اولیائی که سر بر آستان امام رضا علیه السلام گذاشتند و چه خیرات و برکاتی که به دست آوردند. گرچه فیض ایشان عام است، ولی واقعاً فیض خاص ایشان و عنايات معنوی، درجات قرب و رشد و درجات روحانی‌ای که به خواص عطا کرده‌اند و گاهی نقل شده، بسیار فوق‌العاده است. لذا این باب، بابی است که اگر خدا به روی کسی باز کند، امید است به این خیرات و درجات برسد.

گفتار ۳

روح مؤمن، شعاعی از جسم امام

«أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ

وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ»

«أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَ أَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدَكُمْ».

۱. معنای ظاهری فراز: حضور امام در بین مردم

«أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ»، «أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ»، «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ»، «قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ»، این یعنی چه؟ این تعبیر را چند جور می‌شود معنا کرد.

یک معنای ظاهری‌اش این است که وقتی ائمه علیهم‌السلام در عالم دنیا نازل شدند، با اینکه از جنس ما نبودند، ولی خصوصیات بشری پیدا کردند و با ما درآمیختند؛ به‌طوری که دیگر با ما زندگی می‌کنند و جسم و روحشان با ماست، و حتی وقتی از دنیا می‌روند، باز هم قبورشان با ماست. این یک معنای ظاهری است. البته با فرض اینکه در بین ما هستند و با ما زندگی می‌کنند و در این جهت با ما مشترک هستند، اما دارای کرامت نفس و حلاوت اسم هستند؛ «فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ».

این اسم، اعم از اسم ظاهری و اسم باطنی است. واقعاً انسان همین اسم ظاهری را که مرتبط با امام است، وقتی می‌شنود، حلاوتی در ذائقه‌اش پیدا می‌شود، چه رسد به آن اسم باطنی امام. هر موجودی یک اسم باطنی دارد؛ در دعاها می‌خوانیم «لَا تُبَدِّلْ اسْمِي».^۲ این معنای ظاهری این فرازهاست که ائمه علیهم‌السلام در عین اینکه در عالم ما تنزل پیدا کرده‌اند و با ما زندگی می‌کنند و با ما از دنیا می‌روند، اما استثنائات و فوق‌العادگی‌ای هم دارند.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۲/۸/۱۸ مصادف با پنجم محرم‌الحرام ارائه شده است.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۶۹، ح ۷.

۲. معنای باطنی فراز: قیومیت جسم و روح امام برای ارواح مؤمنین

معنای دیگری که برای این عبارت شده، این است که ائمه علیهم السلام روحشان در ارواح مؤمنین است، جسمشان در اجساد مؤمنین است، نفسشان در نفوس مؤمنین است و قبورشان در قبور مؤمنین است. این «فی» و این ظرفیتی که گفته شده، مثالش نفس انسان است که در بدن قرار دارد؛ چطور بدن ما ظرف برای نفس ماست، حضور ائمه علیهم السلام در ما هم به همین شکل است. ائمه نسبت به ما قیومیت دارند. بعضی این «فی» را «فی» قیومیه گفته‌اند؛ یعنی اگر نفس ما، با جسم ما و در جسم ماست، قوام این جسم و نگهبان این جسم، همان روح است و اگر این روح برداشته شود، این جسم متلاشی می‌شود.

— معیت قیومیه خدای متعال برای انسان‌ها

در قرآن کریم در باب خدای متعال گفته شده: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛^۱ خدای متعال با شماست هر کجا که باشید؛ در عالم دنیا باشید با شماست، در برزخ هم بروید با شماست. این بشارت خیلی بزرگی است که ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ از این بالاتر نمی‌شود! در هر عالمی که باشید، حتی اگر همه مخلوقات هم شما را رها کنند، خدا با شماست، و همین کافی است برای شما. اگر کسی موحد باشد و خدا هم با او باشد، دیگر جای هیچ اضطراب و نگرانی‌ای نیست؛ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾.^۲ این معیتی که در باب خدای متعال ذکر شده، شاید می‌خواهد این بشارت را بدهد که بنده، خیالش راحت باشد و بداند که خدا با اوست، هر کجا که باشد. ما وقتی عالمان تغییر می‌کند، فرضاً از رحم پا به دنیا می‌گذاریم، آنچه از ما جدا می‌شود، اسباب هستند؛ آنها باشند یا نباشند، خیلی فرقی نمی‌کند. از این دنیا هم که به آخرت می‌رویم، همین‌طور است. اینهایی که ما را جا

۱. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره حدید، آیه ۴.

۲. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يَضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

می‌گذارند، از اول هم هیچکاره بودند. آن کسی که قیوم و نگهبان است، در همه عوالم با ماست.

حال این معیت خدای متعال با ما، چه معیتی است؟ آیا اصلاً این معیت نشاط‌آور است؟ این معیت، معیت قیومیّه است؛ قوام ما به اوست و تا او با ماست، برقراریم. او با ما نباشد، هیچ خبری نیست. یک بزرگی در معنای ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۱ می‌فرمود: ما خیال می‌کنیم جایی هست که ما هستیم، ولی خدا نیست! می‌شود ما باشیم، خدا نباشد؟! هر کجا هستیم، اول خدا آنجاست.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾. این همراهی، به معنای معیت جسمانی که نیست. اگر این معیت بود، به درد نمی‌خورد؛ همان‌طور که همراهی دیگران با ما چیزی را حل نمی‌کند. آن همراهی‌ای به درد می‌خورد که هستی ما در گرو اوست و قیوم و نگهبان ماست؛ او که با ما باشد، همه چیز با ما هست. اصلاً هستی ما همان معیت است. دیگران معیتشان چیزی به ما اضافه نمی‌کند، نبودشان هم چیزی از انسان کم نمی‌کند.

لذا انسان وقتی می‌خواهد از دنیا برود، شیطان، عالم خیال او را تحریک می‌کند و انسان می‌ترسد و خیال می‌کند اگر این چیزهایی که همراهش بودند، رهایش کنند، اتفاق مهمی می‌افتد. اما حقیقت این است که هیچ اتفاق مهمی نمی‌افتد، کما اینکه برای مؤمنین نمی‌افتد و با خیال راحت و با یک ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ پایشان را از این خانه می‌گذارند در آن خانه. نه تنها هیچ اتفاقی نمی‌افتد، بلکه اوضاع برایشان بهتر هم می‌شود. «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»^۲؛ اینهایی که مزاحم بودند، وزر و وبال بودند و نمی‌گذاشتند روح مؤمن کار خودش را بکند، مؤمن از دستشان خلاص می‌شود.

معیت دیگران چیزی را حل نمی‌کند. آنهایی هم که با ما هستند، به خاطر این است که خدا با ماست؛ و الا اگر حضور حضرت حق نباشد، بقیه هم برای ما کاری نمی‌کنند. آنجایی هم که

۱. سوره اخلاص، آیه ۲.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ فَأَيُّ سِجْنٍ جَاءَ مِنْهُ خَيْرٌ؟» الكافي، ج ۲، ص ۲۵۰، ح ۷.

آب از ما رفع عطش می‌کند، خدا با ماست که آب رفع عطش می‌کند، و آلا آب با من و شما کاری ندارد. اگر رفع عطشی در آب هست، این رفع عطش هم حاصل معیت خدا با ماست. اگر دوست، انسان را اجابت می‌کند، حاصل همین معیت و مجیب بودن خدای متعال است. این معیت قیومیه، هم خیلی از شماست و هم نشاطبخش و فرح‌آفرین است. در سراسر وجود ما خدای متعال با ماست؛ «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ»^۱ و «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ»^۲. این معیت هم به معنای تقارن جسمی نیست، که اگر تقارن جسمی بود به درد نمی‌خورد؛ مثل بقیه اجسام که ما را رها می‌کنند و از آنها خیری به ما نمی‌رسد. این خدای متعال است که معیتش نگهبان ماست و با بودن او ما هستیم. این معیت هم، معیت ارزشمند و آرامش‌بخشی است که شما چه در قیامت باشید و چه در این دنیا، او با شماست.

— معیت قیومیه امام برای مؤمنین

در باب ائمه علیهم‌السلام هم به اذن الله همین مسئله جاری است. «أَرْوَاهُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ». این «فی»، فی قیومیه است؛ و این یعنی روح امام در روح ماست و حیات روح ما به اوست. اگر ارواح ائمه در ارواح مؤمنین نبود، روح ما حیات نداشت؛ کما اینکه اگر روح ما در جسم ما نباشد، جسم ما حیات ندارد. «قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ»؛ اگر قبر مؤمن خاصیتی دارد و حاجتی می‌دهد، به‌خاطر این است که «قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ». این شعاعی از قبر امام است که در قبر

۱. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسَهُ قِيلَ وَكَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسَهُ قَالَ لَا يَشْبَهُهُ صُورَةٌ وَلَا يَحْسُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ؛ الكافي، ج ۱، ص ۸۵، ح ۲.

۲. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۰.

مؤمن است؛ این شعاعی از حرم امام است که در حرم مؤمنین است. کما اینکه شعاعی از روح امام در روح مؤمنین است؛ «إِنَّ شَيْعَتَنَا مِنَّا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا»^۱. این روایت مکرراً - با اختلاف در تعبیر - آمده که از حضرت سؤال کردند: آقا! اینکه می‌فرمایید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» یعنی چه؟^۲ از فراست مؤمن حذر کنید، هیچ‌وقت نخواهید توانست سر مؤمن را کلاه بگذارید، ممکن است با شما مجامله کند، ولی سرش کلاه نمی‌رود. «فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ مؤمن وقتی می‌خواهد ببیند، با نور خدا نگاه می‌کند و این نور، نافذ است. لذا مؤمن باطن این عالم را می‌بیند؛ آنجایی که همه، آیات می‌بینند، زمین و آسمان می‌بینند، او حضور حضرت حق را می‌بیند؛ لذا حضرت فرمود: مؤمنین، متوسمین‌اند.^۳

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَعَلَى ﷺ: «يَا عَلِيُّ شَيْعَتِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ أَهَانَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَهَانَكَ وَ مَنْ أَهَانَكَ فَقَدْ أَهَانَكَ وَ مَنْ أَهَانَكَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ ﴿وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ﴾ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ رَوْحُكَ مِنْ رَوْحِي وَ طِينَتِكَ مِنْ طِينَتِي وَ شَيْعَتِكَ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ وَدَّهُمْ فَقَدْ وَدَّنَا يَا عَلِيُّ شَيْعَتِكَ مَغْفُورٌ لَهُمْ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ ذُنُوبٍ وَ عُيُوبٍ يَا عَلِيُّ أَنَا الشَّفِيعُ لِشَيْعَتِكَ غَدًا إِذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ فَبَشِّرْهُمْ بِذَلِكَ يَا عَلِيُّ شَيْعَتِكَ شَيْعَةُ اللَّهِ وَ أَنْصَارُكَ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ حَزْبُكَ حِزْبُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ شَقِيَ مَنْ عَادَاكَ يَا عَلِيُّ لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتَ دُو قَرْنِيهَا»؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسَهُ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النَّورُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ قَالَ هُمْ الْأَائِمَّةُ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳.

در بعضی از روایات دارد که حضرت در پاسخ به آن سؤال فرمودند: چون خدای متعال مؤمن را از نور خودش آفریده و شعاعی از نور الهی در مؤمن است. یعنی مؤمن از آن نوری آفریده شده که هدایت همه عالم به اوست.^۱ در بعضی دیگر از روایات فرمودند: خدای متعال ما را از نور خودش آفرید و مؤمن را از نور ما آفرید.^۲ یعنی نور الهی که بدون هیچ حجابی در ائمه وجود دارد، با واسطه و حجاب ائمه در مؤمن هم هست. ائمه علیهم السلام، از نور الهی آفریده شده‌اند و ما از شعاع نور آنها آفریده شده‌ایم. «إِنَّ شَيْعَتَنَا مِنَّا خَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا» یعنی همین. ما از طینت ائمه آفریده شدیم.

خدای متعال در قرآن خطاب به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾^۳؛ تو از گل، هیئت پرند خدای می‌کنی. از تصرف کردن و صورت دادن،

۱. عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ يَا سُلَيْمَانُ اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ فَسَكَتَ حَتَّى أَصَبْتُ خُلُوءَةً فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ تَقُولُ اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ وَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمُّهُ أَبُوهُ النَّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النَّورِ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ» بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۹، ح ۱.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النَّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَابْدَأَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلنَّبِيِّاءِ وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲.

۳. ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾؛ سوره مائده، آیه ۱۱۰.

تعبیر به خلق می‌شود. خدای متعال ما را از طینت ائمه خلق کرده، یعنی آن طینت را صورت داده، متحول کرده و تبدیل شده به مؤمن. لذا ائمه در اصل خلقت ما حضور دارند و روح ما از آنهاست. روح ما از سنخ جسم آنهاست. همین‌طور که روح ما در جسممان حضور دارد، روح ائمه هم در جسمشان حضور دارد، و جسم آنها هم در جسم مؤمنین حضور دارد. لذا گفته شده «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ».

از این دست روایات، مکرر در منابع ما آمده است. یکی از جاهایی که علامه مجلسی (رض) این قسم روایات را آورده، «کتاب الإمامة»، «باب بدء خلقهم»^۱ در ابتدای جلد ۲۵ است؛ البته مکرراً در جاهای متعددی ذکر کرده‌اند. در آن روایات، مفصل بیان شده که مؤمن چطور خلق شده است. در یکی از این روایات حضرت فرمودند: ما روحمان بالاتر از علین است؛ علین خودش بالاترین درجات بهشت است. و جسممان را هم خدای متعال از یک طینت مخزونه مکنونه آفریده است. خدای متعال، آن طینتی که می‌خواسته ائمه را از آن خلق کند، در خزانه‌ای قرار داده که هرگز چیزی او را مسّ نکرده و دست کسی به او نرسیده است. بعد فرمودند: روح مؤمن از آن طینت آفریده شده است. این طین لزوماً به معنای گل هم نیست. فرمودند: خداوند روح مؤمنین را از همان طینتی که جسم ما را آفریده، خلق کرده است.

درباره جسم مؤمن هم فرموده‌اند: جسم مؤمن، چیز خیلی قیمتی‌ای است. حتی در بعضی روایات فرموده‌اند: جسم مؤمن هم از یک طینت مخزونه خلق شده است. یعنی طینت جسم مؤمن هم، یک طینت محفوظ و دست‌نخورده است؛ منتهی دون العرش است. بنابراین، روح مؤمنین از مقامی است که جسم ائمه است، و جسمشان هم از مقام پایین‌تری خلق شده است.

۱. رک: بحار الأنوار، أبواب خلقهم و طینتهم و ارواحهم صلوات الله علیهم، باب بدو ارواحهم و أنوارهم و طینتهم و أنهم من نور واحد».

البته در روایات چند قسم جسم برای ائمه بیان شده؛ گاهی تعبیر به اشباح شده، گاهی اظله گفته شده و گاهی هم «أَشْبَاحُ نُورٍ»^۱ گفته شده است. یعنی ائمه شبهای نور و اجساد نوری هستند. همه این جسمها از طینت مخزونه تحت عرش است، حتی جسم ظاهری شان هم همین طور است. ارواح مؤمنین از سنخ آن جسم است.

در حدیثی از بصائر الدرجات، حضرت می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ»^۲؛ ما از علیین آفریده شده ایم - که مقصود، جسمشان است - و ارواح ما از فوق عالم علیین آفریده شده است؛ که علیین هم در قرآن به عنوان بالاترین درجات بهشت توصیف شده است.^۳ «و خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ»؛ و ارواح شیعیان ما از علیین آفریده شده. یعنی خداوند ماده روحشان را از عالم علیین خلق کرده است. «و خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ»؛ و جسد مؤمنین از مقامی پایین تر از علیین خلق شده. «فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ»؛ این قرابتی که بین ما ائمه و مؤمنین هست، به همین خاطر است. و به سبب همین قرابت است که قلوب مؤمنین به ما متمایل است؛ «و قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا».

۱. عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا عليه السلام وَ عِثْرَتَهُ الْهُدَاهُ الْمُهْتَدِينَ عليهم السلام فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا الْأَشْبَاحُ قَالَ ظِلُّ النُّورِ أَبْدَانُ نُورَانِيَّةٍ بَلَا أَرْوَاحَ وَ كَانَ مُؤَيِّدًا بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ عِثْرَتَهُ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ عُلَمَاءَ بَرَّةً أَصْفِيَاءَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ يَصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ وَ يَحْجُّونَ وَ يَصُومُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۱۰.

۲. عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «خَلَقْنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ تِلْكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱.

۳. «كَأَنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّينَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ سوره مطفنین، آیات ۲۱-۱۸.

— قرابت میان مؤمنین، نتیجه قیومت امام

در روایات ما گاهی این قرابت را بین مؤمنین هم بیان می‌کنند؛ و این قرابت، یک قرابت واقعی است، قراردادی نیست. فرمودند: مؤمنین با یکدیگر برادر هستند، هم از سوی پدر و هم از سوی مادر؛ «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ».^۱ این خیلی تعبیر عجیبی است و مکرر هم در روایات وارد شده. در کتاب ایمان و کفر کافی، بابی است که در آن تمام روایاتی را که حضرات معصوم علیهم‌السلام فرموده‌اند: «مؤمن با مؤمن از پدر و مادر با هم برادر هستند»، آورده است.^۲ حتی در بعضی از روایات هست که این ارتباط از آن ارتباطی که بین دو برادر هم‌رحم هست، قوی‌تر است. چطور دو برادر، با هم هم‌رحم هستند و این هم‌رحمی یعنی یک رشته‌ای از رحمت خدا بینشان است؛ بین دو مؤمن هم، نوری از رحمت خدا نسبت به برادر دیگر هست.^۳ لذا نباید این رشته را قطع کرد و قطعش گناه کبیره است.^۴ و آلا اگر رشته الهی‌ای در بین نبود، چرا قطع ارتباط با برادر باید گناه کبیره باشد؟! این همه انسان در عالم با هم قطع ارتباط می‌کنند، یکی هم برادر من! گناه کبیره بودنش به این خاطر است که تولد از یک پدر و مادر، یک رشته رحمت ایجاد می‌کند، و قطع آن، قطع رحمت خداست. اصل این رشته رحمت هم، در روایات، به وجود مقدس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتشان تعبیر

۱. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسَهُ فَأَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ أَبُوهُ النَّورِ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النَّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲.

۲. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵، بَابُ أَخَوَةِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ.

۳. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴.

۴. عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقِبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعْلُهُ عِدَّةٌ فَيُخْلَفُهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۳.

شده است. رحم آل محمد ﷺ است که به عرش الهی معلق است^۱. اصلش آن رحمت است و لذا قطع او، قطع با رحمت الهی است. اگر کسی این رشته را قطع کرد، رحمت رحیمیه و آن رحمت خاص الهی، بریده می شود؛ آن وقت، قرآنی که کتاب هدایت است، او را اضلال می کند: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۲. اگر خدای متعال به پیوست امر کرده و گفته با این شخص پیوند برقرار کن، حتماً در ریشه پیوند، یک رحمت خاص الهی وجود دارد. آن رشته ای که ﴿أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾، رشته رحمت خودش است؛ منتهی خدای متعال رحمت خاص خودش را در یک موضعی قرار می دهد.

اصل آن رحمت خاص، در خود وجود مقدس نبی اکرم ﷺ - که رحمت موصوله است - و در اهل بیتشان ﷺ است. هیچ وقت هم از ما مؤمنین رها نمی شوند؛ نه ما را رها می کنند، و نه ما از آنها جدا می شویم. این، رحمت موصوله است. خداوند شعاعی از این رحمت را بین دو برادر و بین پدر و مادر با فرزند می گذارد؛ بین رحم ها می گذارد. اما رشته رحمتی که بین مؤمنین هست، از آن هم قوی تر است. فرمود: «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمُّهُ أَبُوهُ النُّورِ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ»؛ توضیح می دهد که پدرش نور است و مادرش رحمت است. یعنی اینها واقعیات است. یعنی مؤمن از نور الهی و رحمت الهی خلق شده است.

۱. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّحْمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ أَللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَ أَقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي وَ هِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ وَ رَحِمُ كُلِّ ذِي رَحِمٍ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۱۰.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ سوره بقره، آیات ۲۷-۲۶.

حال، آن نور و رحمتی که همه مؤمنین از او خلق شدند، چیست؟ فرمود: «خلقه من نوره غمسه فی رحمته»^۱؛ او را از نور خودش آفرید و بعد در فضای رحمتش فرو برد؛ همان‌طور که ما در فضای رَحِمِ مادر رشد کرده‌ایم، این نور هم، در محیط رحمت خدا پرورش پیدا کرده است. حال، این نور چیست که همه مؤمنین از این نور آفریده شده‌اند و همچون دانه‌ای که در گل پرورش پیدا می‌کند، در محیط رحمت پرورش پیدا کرده‌اند؟ تار و پود مؤمنین از رحمت الهی تنیده شده و لذا مرکب از نور و رحمت‌اند؛ هم آن نور درشان هست و هم آن رحمت. لذا آن نور به منزله پدر برای آنهاست، و آن رحمت هم به منزله مادرشان است؛ از نور آفریده شده‌اند و در محیط رحمت مثل دانه‌ای که در خاک رشد می‌کند، رشد کرده‌اند. «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ أَبُوهُ النَّوْرُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ». رابطه مؤمنین با همدیگر رابطه برادری است. این مؤمن هم که در روایات گفته شده، مرد و زن ندارد؛ این پیوند، یک پیوند ایمانی بین مؤمنین است.

— مؤمنین، شعاع روح و جسم امام

اما پیوند مؤمنین با امامشان چگونه است؟ پیوندشان با امامشان، پیوند دیگری است. فرمود روحشان از اضافه جسم ما و از شعاع جسم ماست. «فَاضِلٌ» یعنی شعاع؛ لذا روحشان از شعاع جسم ماست و جسمشان از مادون آن است. روح امام از فوق عالم علین است و همه عالم علین از شعاع روح امام است. بنابراین این قرابتی که بین ما و امامان هست، از قرابت بین مؤمنین بالاتر است؛ و قرابت بین مؤمنین، ذیل او تعریف می‌شود. کما اینکه قرابت بین دو برادر، فرع بر قرابت بین فرزند با پدر و مادر است و از آن قرابت ناشی می‌شود. چون از یک پدر و مادرند، برادرند. مؤمنین هم یک ارتباطی بین خودشان هست، و یک ارتباط هم بین آنها با امامشان؛ «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ». ارتباط بین ما و

۱. متن کامل روایت پیشتر گذشت؛ ر.ک: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲.

امامان خیلی شدیدتر از ارتباط بین ما و مؤمنین است. فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱ این یک واقعیت است و تشبیه نیست. روح امام نسبت به مؤمنین، چنین ارتباطی دارد. در روایات، علت این را هم که به شیعه، شیعه می‌گویند، این‌طور بیان فرموده‌اند که شیعیان از شعاع روح ما آفریده شده‌اند.^۲

بنابراین باید این فراز را این‌طور معنا کنیم که روح امام، همین‌طور که در جسم خودش حضور دارد، در روح ما هم حضور دارد؛ چرا که روح ما از منزلت جسم امام است؛ از همان علین است. بنابراین، از آنجا که روح ما از شعاع جسم امام آفریده شده، پس روح امام، همان‌طور که در جسم خودشان نفوذ دارد، در جسم ما هم نفوذ دارد. لذا گفته شده «أَرْوَاهُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ». این «فی» هم «فی» قیومیه است؛ یعنی قوام روح ما به روح امام است؛ حیات و هستی روح ما از روح امام است. نسبت ما با امامان این‌طور است.

«أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ»؛ جسد امام، اصل روح ماست و روح ما هم در جسمان است؛ لذا می‌توان گفت جسم امام در جسم ما نفوذ دارد. همه این ارواح مؤمنین که در اجسامشان هستند، شعاعی از جسم امامند. اگر به عوالم نگاه کنیم، عالم روح امام، اول به جسم امام - که جسم نوری است - تعلق می‌گیرد و در درجه بعد به روح ما تعلق می‌گیرد که شعاعی از آن جسم است. جسم امام نسبت به جسم ما، مثل روح ما نسبت به جسمان است. به تعبیر دیگر، اگر هزار مؤمن را تصور کنیم، روحشان، اشعاعی از جسم امام است؛ یعنی این هزار روح که در هزار جسم هستند، همگی شعاع یک امر هستند و آن امر، همان جسم امام است. لذا جسم

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَحَقْنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبِي وَلَدَتِهِمْ، فَإِنَّا نُنْقِذُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، وَ نُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخِيَارِ الْأَحْرَارِ»؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۰.

۲. عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ عَثَرَتْهُ عليه السلام ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا وَ أَسْكَنَهَا فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ احْتَجَبَ بِنَا عَنْ خَلْقِهِ فَمَا زَلْنَا فِي ظِلِّ عَرْشِهِ خَضِرَاءَ مُسَبِّحِينَ نُسَبِّحُهُ وَ نُقَدِّسُهُ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَ لَا قَمَرٌ وَ لَا عَيْنٌ تَطْرُقُ ثُمَّ خَلَقَ شِيعَتَنَا وَ إِنَّمَا سَمَّوْا شِيعَةً لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ شُعَاعِ نُورِنَا»؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۳، ح ۳۹.

امام در اجساد مؤمنین است. این جسم امام، مقوم و نگهبان و به منزله روح برای جسم ماست. قوام جسم ما به این معیت است. اگر جسم امام با جسم ما نباشد، قوام جسم ما از بین می‌رود.

— قبر مؤمن، شعاعی از حرم امام

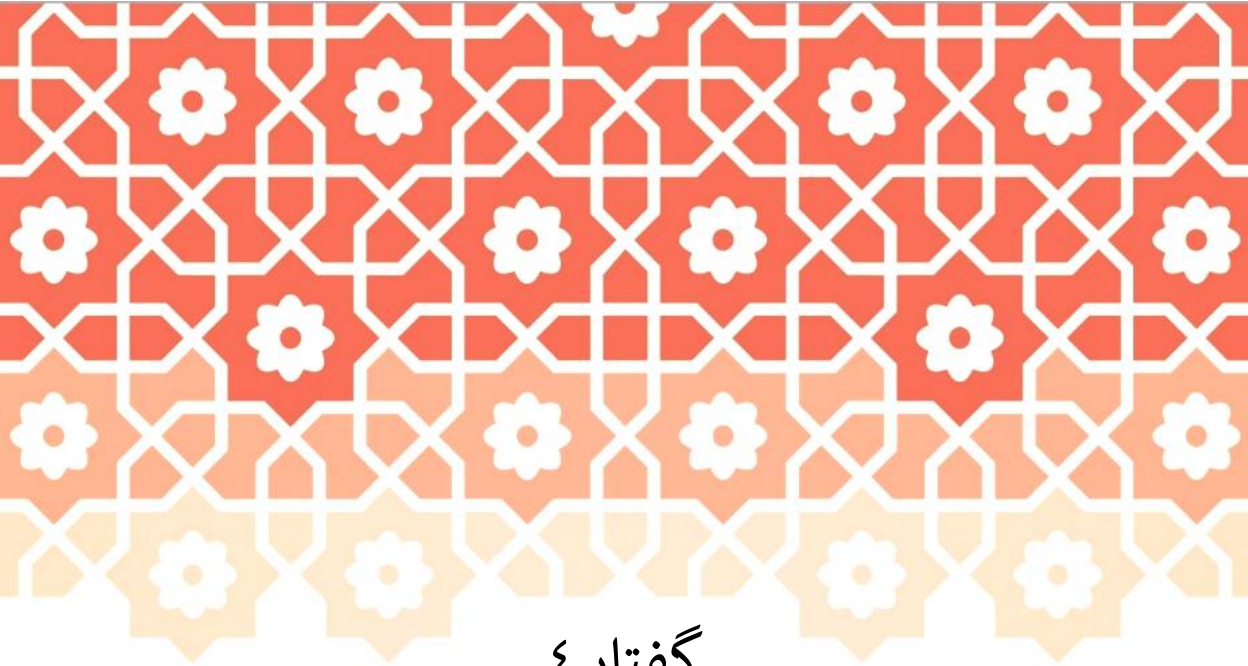
قبور هم همین‌طور است. مؤمنین وقتی هم که می‌میرند، قبرشان شعاعی از حرم امام می‌شود. همه نورانیتشان هم برای همین است. اینکه گفته شده قبر مؤمن، «رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ»^۱ است، به همین خاطر است که شعاعی از قبر امام است. یعنی قبور مؤمنین، ذیل حرم امام تعریف می‌شود؛ و لذا همه خیراتی که در قبور مؤمنین است، به‌خاطر وجود شعاعی از حرم ائمه علیهم‌السلام است.

بنابراین، مؤمنین هم جسمشان، هم روحشان و هم قبورشان شعاعی از ائمه دارد. «يُنْظَرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ یعنی همین. یعنی خدای متعال مؤمن را از نور ما آفرید و ما را از نور خودش؛ و لذا نور ما در مؤمن است. مؤمن وقتی نگاه می‌کند، با نوری می‌بیند که نافذ است. لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: مؤمنین چهار خصلت دارند، یکی این است که متوسم هستند. بعد فرمودند: همین‌طور که نور خورشید را از ماه می‌گیرید، نور ما را هم باید از مؤمن بگیرید. همین‌طور که نورشان در مؤمن هست، حریشان در حریم مؤمن و قبر مؤمن هست. «قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ»؛ همه قوام قبر مؤمن، جسم مؤمن و روح مؤمن، به امام است. به‌تعبیر دیگر، می‌خواهد بگوید هر کجا مؤمنین هستند، شما هم هستید؛ همه مراتب وجودیشان، شعاع شماست. فرمود: به شیعه، شیعه می‌گویند، چون از شعاع امام است. روح ما شعاع جسم امام است و ارواح متعدد مؤمنین، حول جسم امام جمع شده است. ارواح مؤمنین که میلیون‌ها و بیشتر هستند، اشعه همین جسم امام هستند. روح امام که از خیلی بالاتر از مقام علین است، در جسمش حضور دارد؛ بعد شعاعش به روح مؤمنین می‌تابد و بعد هم در جسم انسان می‌آید. بنابراین با چند حجاب، روح امام در جسم ما هم هست.

۱. عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدَّوْدِ أَنَا الْقَبْرُ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۲.

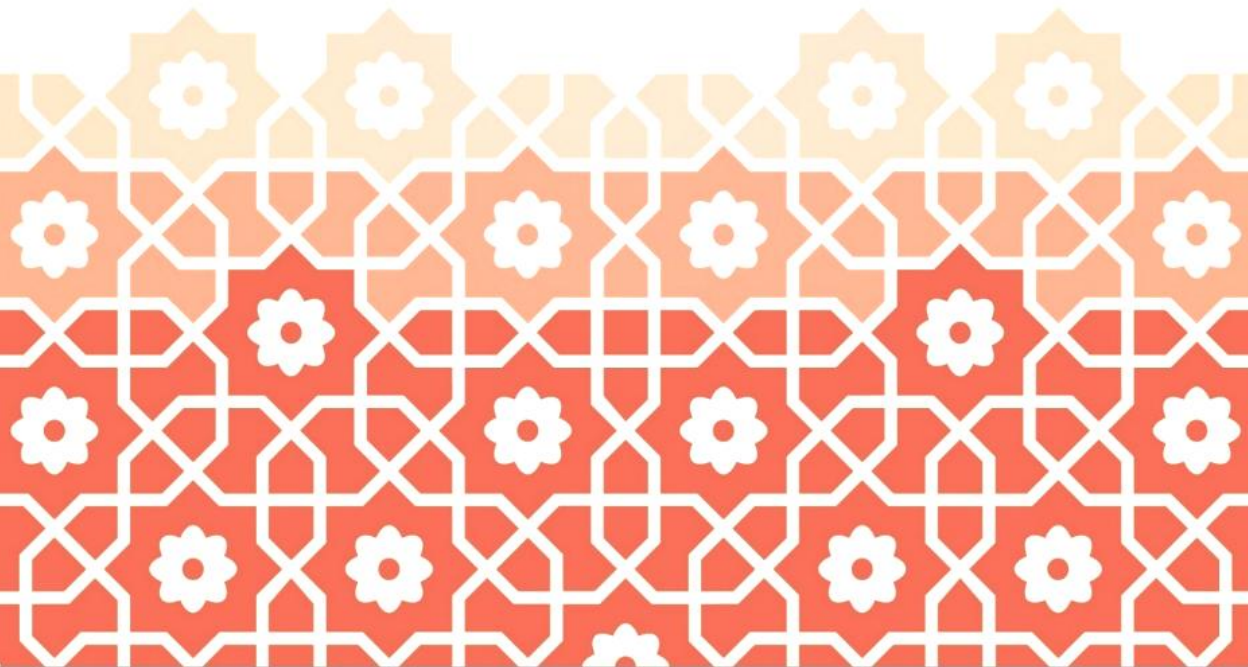
بنابراین، معیت با امام به این شکل است که روحش در روح ماست، جسمش در جسم ماست، قبرش در قبور ماست. این «فی» و ظرفیت هم، قیومیّه است. لطافتش هم به همین است؛ و الا اگر کنار ما نشسته باشد، به درد نمی خورد. آن همراهی و معیتی ارزش دارد که سراسر وجودمان را پر کند و قوام ما به امام باشد؛ این است که حب می آورد. آنهایی که حجاب از جلوی چشمشان برداشته می شود و این امر را می فهمند، به محبت امام می رسند و مقام حب پیدا می کنند. کما اینکه محب خدای متعال هم همین طور است؛ هرچه نگاه می کند، می بیند همه تار و پود وجودش وابسته به حضرت حق است. لا اقل قدم آغاز محبت، همین افتقار تامی است که انسان به حضرت حق پیدا می کند. همین است که سبب می شود انسان بگوید: «فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَ أَجَلَ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدَكُمْ»^۱.

این نوع نگاه - که همه مراتب وجود ما غرق در مراتب وجود امام و ذیل مراتب امام و اشعه وجود امام است و همه خوبی هایی که در روح و جسم و قبر مؤمن می بینید شعاعی از امام است - شاید ترجمه ای برای این عبارات باشد.



گفتار ۴

نعمتِ حقیقی و راه تعظیم آن
«بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ»



«وَبِمَوَالِيتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ»^۱

۱. تذکر به نعمت‌های ظاهری و باطنی، راه رسیدن به خدای متعال

خدای متعال ما را در محاصره نعمت‌های خودش قرار داده است؛ و ما از درون و بیرون و از هر جانب در احاطه نعمت‌های ظاهری و باطنی خدای متعال هستیم. راه رشد انسان از دل همین نعمت‌ها عبور می‌کند و این نعمت‌ها طریق قرب انسان و طریق رسیدن انسان به سوی خدای متعال هستند. هر کس در ظرف وجودی خودش در محاصره نعمت‌های خداست. خدای متعال به همه احاطه دارد، اسماء حسناى او محیط به انسان هستند و درون و بیرون انسان غرق در این نعمت‌های بی‌متنا و غیر قابل شمارش الهی است. نعمتهایی که حقیقتاً انسان اگر همه عمرش را بگذارد و بخواهد نعمت‌های خدا را بشمارد، قابل شمارش نیست؛ «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۲ و بلکه بالاتر، به تعبیر نورانی قرآن، اگر همه دریاها مرکب شوند و درخت‌ها قلم، امکان نوشتن کلمات الله و ثبت این همه نعمت نیست.^۳ این‌طور نیست که این برای نعمت‌هایی باشد که به همه تقسیم شده، بلکه هر نعمتی که به هر انسانی رسیده، قابل شمارش و احصا نیست.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۴/۱/۲۱ مصادف با ۲۹ صفر ارائه شده است.

۲. «وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳. «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَفِدَّ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»؛ سوره کهف، آیه ۱۰۹.

این نعمت‌ها راه رسیدن انسان به سوی خدای متعال هستند. خدای متعال به وسیله همین نعمت‌ها - از اصل هستی‌ای که به انسان داده تا نعمت‌های دیگر - راه را به سوی خودش باز کرده است و باید با همین نعمت‌ها به سوی خدای متعال حرکت کرد.

قدم اول هم، تذکر به این نعمت‌ها و شناختن این نعمت‌های بی‌منت‌هایی است که خدای متعال به انسان عنایت کرده؛ و الا اگر انسان از این نعمت‌ها غفلت داشت، راه او به سوی خدای متعال بسته می‌شود. یکی از موانع رسیدن انسان، غفلت است. هرچه انسان بیشتر تأمل کند و بیشتر در وادی شکر قدم بردارد، نعمت‌ها بهتر و بیشتر می‌شناسد. انسان ممکن است ابتدا آن نعمت‌هایی را ببیند که خداوند در عالم حس قرار داده است؛ این خودش قدم اول در وادی توجه به نعمت‌های خدای متعال است. دست و زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارحی که خدای متعال به انسان داده و قوای باطنی‌ای که خدای متعال به انسان داده، هر کدام بی‌نهایت ارزشمند هستند. در قدم اول باید توجه به این نعمت‌ها پیدا شود. این توجه، از نعمت‌های ظاهری که آشکارترین نعمت‌ها برای همه هستند، شروع شده و تدریجاً به نعمت‌های باطنی‌ای که خدای متعال به انسان عنایت کرده، ختم می‌شود، که آنها بسیار مهم‌تر و سنگین‌تر از نعمت‌های ظاهری هستند.

— اشاره به برخی از نعمت‌های باطنی در دعای ابوحمزه ثمالی

در دعاهایی که از معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده، سخن از نعمت‌هایی است که انسان در قدم اول وقتی این عبارات نورانی را می‌بیند، برایش قابل فهم نیست. می‌گوید این چه نعمتی است که حضرت می‌بیند و حمد می‌کنند؟ در اوایل دعای ابوحمزه، یک سری حمد بیان شده، از جمله اینکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي»^۱ حمد و ستایش برای خدایی است که او را می‌خوانم و همین که من او را صدا می‌زنم، او من

۱. فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أُنَادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَّتِي وَ أَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَّتِي...»؛ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۵۸۲.

را اجابت می‌کند، اگرچه آنگاه که او من را به‌سوی خودش دعوت می‌کند، من در اجابت دعوت او کندی می‌کنم.

انسان باید توجه پیدا کند که واقعاً خدا به او نزدیک است و به انسان اجازه دعا کردن داده و بعد هم وقتی او را صدا می‌زنیم، ما را بدون جواب نمی‌گذارد. و بعد هم، باید توجه پیدا کند که خداوند در عین حال که غنی و بی‌نیاز از من است، اما وقتی من او را می‌خوانم، اجابت می‌کند. من محتاج و فقیر به او هستم، ولی وقتی خدا من را می‌خواند، من کندی و سستی می‌کنم؛ ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ أَقْلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾.^۱ انسان در مقابل هر دعوتی سریعاً اجابت می‌کند، ولی در مقابل دعوت خدای متعال، سستی و کندی و سنگینی دارد. چنین انسانِ فقیری که دعوت خدا را اجابت نمی‌کند، مستحق اجابت خدای متعال نیست؛ ولی خدای متعال او را اجابت می‌کند. دعوت خدای متعال برای این است که دست انسان را بگیرد. حال خدای متعال انسان را صدا زده، ولی انسان جواب نمی‌دهد؛ اما همین که انسان صدا می‌زند، خدای متعال جواب می‌دهد. درک این نعمت، درک قرب خدای متعال و سمع و رحمت خدای متعال و درک نعمت اجابت خدای متعال - با اینکه انسان مستحق این اجابت نیست - درک ساده‌ای نیست و احتیاج به تأمل و دقت بیشتری دارد.

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنْ كُنْتُ بَخِيلاً حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي﴾. در تعبیر دیگری فرمودند: حمد و ستایش آن خدایی را که وقتی من از او چیزی می‌خواهم، او حاجت من را به من می‌دهد؛ گرچه وقتی او از من استقراض می‌کند، من بخل می‌ورزم. هرچند همه این سرمایه‌ها و مال و آبرو و جان و سایر امکاناتی که ما داریم، از خود اوست، اما با این تعبیر با ما سخن می‌گوید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ؟﴾^۲ کیست که امکاناتش را به خدای متعال قرض بدهد تا من این امکانات را برای او محافظت کنم، مضاعف کنم و به او

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ أَقْلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۸.

۲. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَبِصْطٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۴۵.

برگردانم؟ انسانی که وقتی خداوند غنی و بی نیاز - که همه سرمایه ها را او به انسان داده و خودش هم هیچ نیازی به این سرمایه ندارد - از او چیزی خواسته، و این خواسته و استقراضش هم فقط برای حفظ سرمایه های ما از گزند نفس و شیطان و دشمنان بوده، ولی او خداوند را اجابت نکرده و بخل ورزیده، قطعاً سزاوار اجابت نیست؛ اما این خدا وقتی ما او را صدا می زنیم، ما را اجابت می کند و هر چه بخواهیم، بلافاصله می دهد؛ «أَدْعُوهُ فِجِيبِي».

«لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ مِنْكَ سَمْعٌ حَاضِرٌ وَ جَوَابٌ عَتِيدٌ»^۱ در کنار هر سؤالی که از تو می شود، یک گوش شنوا هست و یک جواب آماده. اگر انسان به جایی رسید که سمع الهی و اجابت خدا در مقابل بخل خودش را دید، خودش را مستحق نمی بیند و طبیعتاً روی به حمد خدای متعال می آورد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَّلَنِي إِلَيْهِ فَأُكْرِمَنِي وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهَيِّنُونِي». خدای متعال ما را محتاج به خودش قرار داده، نه محتاج به دیگران؛ و با این کار، ما را مورد کرامت و عنایت خودش قرار داده است. ما را به دیگران واگذار نکرد تا تحقیر شویم و دیگران ما را خوار کنند. این جزو الطاف خدای متعال است. همه آن کسانی که انسان به حسب ظاهر محتاج آنهاست، در واقع واسطه هایی هستند که خدای متعال قرار داده و حقیقتاً نیازمندی انسان فقط به خود اوست. انسان، محتاج به دیگران نیست. اگر می بینید مادر، کودک را با محبت و عاطفه سرپرستی می کند، حقیقت این نیاز، نیاز به رحمت خدای متعال است؛ خدای متعال است که دارد با محبت خودش این کودک را تر و خشک می کند. اگر خدای متعال این محبت را در مادر قرار نمی داد، کی مادر می توانست این طور سختیها و رنجها را تحمل کند؟ خدای متعال هم این محبت را قرار داده و هم در کنار همه تلاشها، مزد نقدشان را قرار داده است. گرچه به حسب ظاهر، کودک محتاج به مادر است، ولی واقعاً خدای متعال کودک را واگذار نکرده؛ که اگر واگذار می کرد و اگر آن محبت لازم را به مادر نمی داد، آن وقت معلوم می شد که کدام مادری فرزند را بزرگ می کند! و کدام پدری دست کودک و فرزند خودش را می گیرد و او را

به سن رشد می‌رساند! همه همین‌طور هستند. اگر خداوند ما را به همدیگر محتاج کرده، این احتیاج دو طرفه موجب شده در هنگام نیازمندی به دیگران، هیچگاه تحقیر نمی‌شویم.

«وَكَلْنِي إِلَيْهِ فَأُكْرِمَنِي»؛ به‌عکس، وقتی ما حقیقتاً محتاج خدای متعال شدیم و کارمان به‌عهده خدای متعال بود، خدای متعال با کمال کرامت و بزرگی با ما برخورد می‌کند. به‌تعبیر قرآن، اگر مخلوقات، همه خزائن خدای متعال را هم می‌داشتند، باز بخل می‌ورزیدند؛ چون فقیرند و به آن چیزی که به دستشان می‌آید، محتاجند. فقط خدای متعال است که از همه سرمایه‌هایی که دارد، غنی و بی‌نیاز است. خدای متعال بیشترین امکانات و سرمایه‌هایش را به کسی می‌دهد که خود را فقیر خدای متعال می‌بیند. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛^۱ اگر شما نیاز و خواسته‌ای از خدای متعال نداشتید، خدای متعال چه اعتنایی به شما می‌کرد؟! میزان توجه خدای متعال به انسان، به‌میزان درخواست و فقر انسان نسبت به خدای متعال است. به هر میزانی که انسان در پیش خدای متعال فقیرتر می‌شود، در نزدش محترم‌تر می‌شود؛ چرا که خدای متعال غنی است، بی‌نیاز است، صاحب رحمت است و می‌خواهد کسی از او بخواهد تا به او بدهد.

در روایت است که وجود مقدس رسول الله ﷺ فرمودند: اگر می‌خواهی در پیش خدای متعال عزیز بشوی و به عزت برسی، از آنچه در نزد اوست بخواه. اگر کسی احساس فقر نکرد و فقر خود را ندید، از درگاه خدای متعال طرد می‌شود؛ و بلکه خود عدم احساس فقر، استکبار انسان است؛ ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾.^۲ انسان، فقیر رحمت بی‌منتهای خداست. خزائن خدا، بی‌منتهاست و ما هم حقیقتاً فقیر هستیم. به‌میزانی که فقر خودمان را می‌بینیم و در مقابل خدای متعال تواضع و تذلل می‌کنیم و کوچکی‌مان در مقابل او را می‌بینیم و متوجه رحمت بی‌منتهای او می‌شویم، مقرب

۱. ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۷۷.

۲. ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛ سوره غافر، آیه ۶۰.

خواهیم شد و آن خزائن و رحمتها بر ما جاری می‌شود. به هر میزان که خاشع‌تر شویم، باران رحمت نسبت به ما فراگیرتر می‌شود.

بنابراین نیاز به خدای متعال، موجب کرامت انسان در مقابل خدای متعال است. خدای متعال به میزان فقری که در ما قرار داده و فقری که ما در خودمان احساس می‌کنیم، به ما توجه می‌کند؛ بنابراین ما به‌میزانی که محتاج خدا هستیم، به همان میزان در نزد خدای متعال مورد احترام هستیم. و به‌عکس، اگر خدای متعال ما را به دیگران واگذار کند، بی‌تردید تحقیر می‌شویم.

در روایات باب توکل، حدیثی هست که اگر کسی امیدوار به غیر خدای متعال شد و امیدش به خدای متعال نبود، خدای متعال او را واگذار می‌کند و آنگاه به هیچ وجه حاجتش برآورده نمی‌شود.^۱ ما خیال می‌کنیم که اسباب، حاجت ما را می‌دهند، ولی این‌طوری نیست؛ خدای متعال است که از طریق آن اسباب، کار ما را حل می‌کند. اگر خدای متعال ما را واگذار کند، آنگاه که روی به اسباب می‌آوریم، هیچ سببی برای ما کار نمی‌کند. اسباب برای خودشان کار می‌کنند، نه برای بنده. اگر خدای متعال کودک را به مادر واگذار کند، قطعاً این کودک از گرسنگی می‌میرد. اگر خدای متعال انسان را به دوست خودش واگذار کند، کمترین حاجت انسان را برآورده نمی‌کند. هر کجا که حاجتی برآورده می‌شود، آنجا خدای متعال است که از طریق این اسباب دارد حاجت ما را برآورده می‌کند؛ و الا اگر خدای متعال واگذار کند، بی‌تردید هیچ مشکلی از مشکلات انسان حل نمی‌شود.

در روایت دارد که خداوند می‌فرماید: اگر بنده‌ای اطاعت من را کرد، من کارش را به خودم واگذار می‌کنم. و قطعاً کسی که وکولش به خدای متعال است، به بهترین وجه مشکلش حل

۱. عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيٍّ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَاسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَكَمْ أَبَالِ بَأَى وَادٍ هَلَكَ؛ الكافي، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱.

می‌شود. بعد می‌فرماید: و اگر معصیت کرد، من او را به نفس خودش واگذار می‌کنم و آن وقت دیگر اهمیت نمی‌دهم در کدام وادی به هلاکت می‌رسد.^۱ یعنی تردیدی نیست انسانی که به خودش واگذار شده، یک جایی زمین می‌خورد. بنابراین حتی اگر خدای متعال انسان را به خودش واگذار کند، بارش برداشته نمی‌شود؛ تا چه رسد به اینکه خدای متعال انسان را به دیگران واگذار کند؛ «وَلَمْ يَكُنْ لِإِلَهِ النَّاسِ فِيهِنُونِي». انسان باید این را بفهمد که اولاً بر خلاف تصور ما که فکر می‌کنیم به اسباب واگذار شده‌ایم و اینها هستند که نیاز ما را مرتفع می‌کنند، خدای متعال ما را در کوچکترین نیازهایمان به خودمان واگذار نکرده و خود اوست که دارد ما را اداره می‌کند؛ اینها فقط اسبابند و اگر لطف خودش در دل این اسباب تجلی نمی‌کرد، هیچ سببی سبب‌سازی نمی‌کرد. و ثانیاً انسان باید بفهمد و ببیند که در دل این وکول، کرامت الهی نهفته است و خدای متعال در هر لحظه‌ای با لطف و مرحمت و بزرگی و کرامت خودش این نیازها را رفع می‌کند.

— توجه به نعمت‌ها، زمینه‌ساز تحمل و صبر در نعمت‌ها و بلاها

اینها نعمت‌های باطنی خدای متعال هستند. انسان باید نسبت به این نعمت‌ها و نعمت‌های فراوان و بی‌متهای الهی دیگری که در دعاها و زیارات آمده و به‌خصوص حمدهایی که در دعاها وجود دارد - نعمتهایی که ممکن است ابتدائاً در ذائقه ما شیرین هم نیاید - توجه پیدا کند؛ و اگر انسان این رشته حمد را ادامه داد، کم‌کم باب نعمت‌های باطنی به‌سوی او گشوده می‌شود و انسان نعمت‌های باطنی خدا را می‌شناسد. ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲ خدای متعال این نعمتهای آشکار و نعمتهای پنهان از چشم ما را بر شما فرو ریخته و شما غرق در این نعمت‌ها هستید. اگر انسان به این نعمتها توجه پیدا کرد، کم‌کم حجاب‌ها کنار

۱. عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ: أَيَّمَا عَبْدٍ أُطَاعَنِي لَمْ أَكُلْهُ إِلَى غَيْرِي وَ أَيَّمَا عَبْدٍ عَصَانِي وَكَلَّتُهُ إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ أَبَالِ فِي أَى وَادٍ هَلَكَ»؛ الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۴۸۹، ح ۲.

۲. ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ سورة لقمان، آیه ۲۰.

می‌رود و باب توجه به نعمتهای باطنی برایش باز می‌شود. اگر این‌طور شد، کم‌کم انسان در دل نعمتها و سختیها و در باطن رنجه‌ها، شیرینی نعمت خدای متعال را می‌چشد؛ چرا که خدای متعال انسان را بی‌خود به رنج نمی‌اندازد و با این رنجه‌ها می‌خواهد انسان را به خودش نزدیک کند.

بنابراین رنجه‌ها رشته قرب و پیوند ما به خدای متعال هستند و می‌خواهند حجاب‌ها را از ما بردارند. خدای متعال با این بلاها می‌خواهد قدم به قدم ما را سالک به‌سوی خودش کند. اگر انسانی در دل نعمتها این شهد شیرین محبت خدا را چشید، آن‌وقت در نعمتها هم نعمت خدا را می‌بیند. در قدم اول، انسان گمان می‌کند که خدای متعال یک نعمت دارد و یک بلا. در نعمت باید شاکر بود و در بلا باید صابر بود، و باید با این دو قدم به‌سوی خدا حرکت کرد، و این دو، دو بال سلوک انسان هستند. ولی در قدم بعد، اگر توجه انسان به نعمتهای خدای متعال بیشتر شد، کم‌کم می‌فهمد که در همه‌جا باید با پای شکر حرکت کرد؛ بلا هم نعمت خدای متعال است و با شکر در بلا باید به‌سمت خدای متعال رفت.

صبر در بلا اقسامی دارد؛ مهمترین نوع صبر، صبر شاکرین است. «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ»^۱؛ خدایا! من تو را شکر می‌کنم، شکر آن کسانی که در مصیبتها شاکر تو هستند و بر مصیبتها خود، تو را شکر می‌کنند. اینها آن کسانی هستند که خدای متعال حجاب را از آنها برداشته و در دل سختیها، نعمت‌های خدای متعال و راه‌هایی را که خدای متعال به‌سوی خودش گشوده، می‌بینند.

این نعمتهایی که انسان غرق در آنهاست، ظاهر و باطن انسان را فراگرفته؛ هم در باطن همراه انسان هستند و هم در ظاهر همراه انسان هستند. این نعمتها راه انسان به‌سوی خدا هستند، اما آن نعمت حقیقی‌ای که در باطن همه این نعمتهاست، نعمت لقاء خدای متعال است. هر کدام از این نعمتها، راهی هستند برای قرب و لقاء خدای متعال و راهی هستند که خداوند به‌سوی خودش گشوده است.

۱. فرازی از سجده زیارت عاشورا. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۴۸۰.

۲. قدم اول: شکر نعمت‌ها

حال، چطور می‌شود با این نعمتها روی به خدای متعال آورد؟ راه اینکه انسان از طریق این نعمتها به خدای متعال برسد، شکر این نعمتهاست. در قدم اول باید این نعمتها شناخته شوند؛ هرچه انسان دقیق‌تر و عمیق‌تر شود، کم‌کم به نعمتهای باطنی‌تر می‌رسد. در باطن همه نعمتهایی که ما را محاصره کرده - چه سختیها و بلاها و چه خوشیها و لذتها - ولایت ولی خداست؛ اوست که به اذن الله تبارک و تعالی عالم را سرپرستی می‌کند و از طریق این نعمتها راه انسان را به‌سوی خدا باز می‌کند. و بعد، اگر کسی خواست از طریق این نعمتها به‌سمت خدا حرکت کند، قدم به قدم دست او را می‌گیرد و بالا می‌برد. بنابراین، آن نعمت پنهانی‌ای که راه به‌سوی خدای متعال است و تا باطن عالم، تا قرب خدا و تا لقاء خدا ادامه دارد، ولایت معصومین است. بقیه نعمتها خیلی دستشان کوتاه است و نمی‌توانند ما را تا لقاء ببرند. کی این لقمه حلال می‌تواند من را تا قرب خدا ببرد؟! کی بهجتها می‌توانند من را تا قرب خدا ببرند؟! کی این بیماریها می‌تواند ما را تا قرب خدا ببرد؟! حتی کی این مناجاتها و سحرخیزها و شب‌زنده‌داریها می‌تواند من را تا قرب خدای متعال ببرد؟! کی این چشم و دست پاک می‌تواند ما را به خدا برساند؟! اینها دستشان از آن آستان رفیع خیلی کوتاه است؛ اینها خودشان در هزار حجابند. مگر اینها خودشان به خدا رسیده‌اند که بخواهند ما را به او برسانند؟!

بنابراین اولاً آن نعمتی که در باطن همه نعمتهاست، نعمت ولایت و سرپرستی است. خدای متعال از طریق این رنج و بلاها و از طریق این خوشی و نعمتها دارد ما را سرپرستی می‌کند، و این سرپرستی است که در نهایت انسان را به مقصد می‌رساند. اینها ابزار سرپرستی خدای متعال هستند. ثانیاً اگر این نعمتها هم بخواهند ما را به خدا برسانند، باید قدم به قدم ما را سیر بدهند. هر انسانی در قدم اول، در نازل‌ترین مرتبه نعمتهای خداست؛ هم وجود خودش وجود محدود و محجوبی است و هم نعمتهایی که دارد، نعمتهای محدود و محجوبند. نعمتهای رقیق‌تر و بالاتر از ابتدا در اختیار او نیستند. حتی ولایت که باطن همه نعمتهاست، آن منزلتی از آن که در قدم اول انسان را احاطه کرده، مرتبه نازله اوست.

مهم این است که اولاً خدای متعال از طریق این نعمتها دارد مؤمن را سرپرستی می‌کند؛ و ثانیاً اگر انسان خواست با این نعمتها به طرف خدا حرکت کند، باز هم آن چیزی که انسان را به مقصد می‌رساند سرپرستی و ولایت و ربوبیت خدای متعال است، که با این نعمتها قدم به قدم راه را باز می‌کند. بنابراین آن نعمتی که اولاً همه نعمتها ناشی از او هستند و ثانیاً با اوست که این نعمتها به نتیجه می‌رسند، نعمت ولایت است. ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾؛ این نعمت باطنی، به ولایت تفسیر شده است.^۱ یعنی حقیقتِ نعمتِ باطنی‌ای که خدای متعال قرار داده، همان ولایت خدای متعال است که از طریق اولیاء معصوم جاری می‌شود. اگر کسی به این نعمت راه پیدا کند - یعنی هم این نعمت را بشناسد و هم آن را شکر کند - حتماً به مقصد می‌رسد؛ و اگر کسی این نعمت را شناخت و یا کفران کرد، حتماً مورد عذاب الهی قرار می‌گیرد. لذا در روایات متعددی فرموده‌اند: نعیم حقیقی، ولایت ماست.^۲

امام رضا علیه السلام در محفلی که اهل سنت و دیگران جمع بودند، بلند فرمودند: خدا در دنیا نعمت حقیقی قرار نداده است. یکی از علمای اهل سنت عرض کرد که یا ابن رسول الله! این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! خدا می‌فرماید: ﴿تُسْتَسْلَنُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛^۳ از شما درباره نعیمی که در دنیا به شما داده شده، سؤال می‌کنند. این آب گوارا، این خواب، اینها نعمت نیست؟! اگر انسان در بیابان تشنه شود و آب نیابد، می‌فهمد آب چقدر نعمت است. حضرت -

۱. عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾ قَالَ: «أَمَّا النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ فَهُوَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَّا النُّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا فَاعْتَقِدْ وَ اللَّهُ قَوْمٌ هَذِهِ النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ وَ الْبَاطِنَةُ. وَ اعْتَقِدْهَا قَوْمٌ ظَاهِرَةً وَ لَمْ يَعْتَقِدُوا بَاطِنَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ فَفَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدَ نَزْوِلِهَا إِذْ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَانَهُمْ إِلَّا بِعَقْدِ وَلَايَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. عَنْ أَبِي حَفْصٍ الصَّائِغِ عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ﴿ثُمَّ لَتُسْتَسْلَنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ وَ اللَّهُ مَا هُوَ الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ لَكِنْ وَ لَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۸۱۵.

۳. ﴿ثُمَّ لَتُسْتَسْلَنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ سوره تکوین، آیه ۸.

با صدای بلند که همه اهل مجلس بفهمند - فرمودند: شما این طور می‌گویید؛ شما این آب گوارا و خواب لذیذ و طعام شیرین را نعمت می‌دانید. ولی در محضر جَدَم امام صادق علیه السلام این مطلب نقل شد، ایشان ناراحت شدند و فرمودند: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! حساب و کتاب کشیدن از مهمان، نزد شما کار بدی شمرده می‌شود، بعد چطور خدای متعال که ما را در مهمانخانه وجود آورده، از ما از این نعمتهایش سؤال می‌کند؟! فرمودند: نعمت، ولایت ماست؛ ولایت ماست که نعیم حقیقی است. با این نعمت است که راه شما به‌سوی بهشت و دار کرامت خدا باز می‌شود.^۱ و آلا غذا و طعام که ما را به دار کرامت نمی‌رساند.

خدای متعال که ما را برای خوردن و خوابیدن نیافریده؛ برای بت‌پرستی نیافریده. اگر نعمت ولایت را بردارید، همه نعمتها بت انسان می‌شوند. آنهایی که در صدر اسلام مردم را از امیرالمؤمنین علیه السلام محروم کردند، در واقع مردم را از خدا محروم کردند؛ مردم را از همه نعمتها محروم کردند. با این کار، آن راه باطنی‌ای که در دل هر نعمتی به‌سوی خدا گشوده شده بود، بسته شد؛ و با بسته شدن این راه، همه نعمتها می‌شود بت. نه فقط نعمتها، که عبادت‌هایشان هم بت‌پرستی می‌شود و نمازشان حجابشان می‌شود. اگر در دل عبادتها آن راه باطنی به‌سوی خدا گشوده نشود، این عبادتها کارگشا نخواهند بود.

۱. حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبَّاسٍ الصَّوْلِيُّ الْكَاتِبُ بِالْأَهْوَاؤِ سَنَهُ سَبْعٍ وَ عَشْرِينَ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا بَيْنَ يَدَيِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام فَقَالَ لِي لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ثُمَّ تَسْتَلْنُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ أَمَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام وَ عَلَا صَوْتُهُ كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَ جَعَلْتُمُوهُ عَلَى ضَرْوبٍ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ وَ قَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَ قَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ قَالَ الرِّضَا عليه السلام وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنْ أَقْوَاكُمْ هَذِهِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿ثُمَّ تَسْتَلْنُ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ فَغَضِبَ عليه السلام وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ وَ لَا يَمْنُ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ الْاِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يَصَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ وَ لَكِنَّ النَّعِيمَ حُبًّا أَهْلَ الْاَلْبَيْتِ وَ مَوَالِئُنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوَّةِ لَأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ أَدَّاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ...»؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۸.

لذا در حدیثی از کتاب شریف کافی، فرمودند: برای رسیدن به بهشت و درجات بالاتر از آن - یعنی مقام رضوان - به عبادت خودتان تکیه نکنید.^۱ نماز و روزه ما کجا ما را به آن درجات می‌رساند؟ نماز من به اندازه من است، کی من را به خدا می‌رساند؟! کی راه من را به سوی خدا باز می‌کند؟! آنکه ما را به خدا می‌رساند، ولایت و سرپرستی خود اوست؛ ﴿اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۲

لذا آنهایی که راه این نعمت را بستند، راه همه نعمتهای الهی را بستند؛ دیگر هیچکس از هیچ نعمتی نمی‌تواند بهره‌مند شود. همه نعمتها تبدیل به نقت و عذاب و رنج شدند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.^۳ آنهایی که راضی به حیات دنیا شدند، همین نعمتهای دنیایی جهنم آنهاست؛ اینهایی که به دنیا راضی شدند، پناهگاهشان - یعنی همین دنیایی که به آن روی آورده‌اند - آتش آنها می‌شود. انسان اگر به هر چیزی که

۱. عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَتَكَلَّمُ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوْ اجْتَهَدُوا وَاتَّبَعُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصَرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَالنَّعِيمِ فِي جَنَاتِي وَرَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي وَلَكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَتَّقُوا وَفَضْلِي فَلْيَرْجُوا وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيُطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تُدْرِكُهُمْ وَمَنِّي يَبْلَغُهُمْ رِضْوَانِي وَمَغْفِرَتِي تُلَبِّسُهُمْ عَفْوِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَبِذَلِكَ تَسَمَّيْتُ؛ الكافي، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱.

۲. ﴿اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره یونس، آیات ۸-۷.

روی می‌آورد، باطش توجه به سمت خدا نباشد، اقبالش رنج و هلاکت و جهنم است. ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ هر نگاه انسان که متوجه به ولی خدا نیست، هالک است.

بنابراین آنهایی که مردم را از امیرالمؤمنین علیه السلام محروم کردند، راه انسان را به روی وجه خدا بستند؛ وجهی که همه از طریق آن به خدا متوجه می‌شوند. بنابراین آن وجهی که در باطن همه نعمتها پنهان است - ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۲ - و آن راه به‌سوی خدا که در دل همه نعمتهاست و آن بایی که در دل هر بلایی به‌سوی خدا باز می‌شود، باب اهل بیت علیهم السلام است؛ ﴿وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ﴾^۳. این وجه که باید از دل آن، متوجه به خدا شویم - که در همه نعمتها هم هست و ما غرق در این وجه هستیم - آنقدرها هم دوردست نیست و قابل دستیابی است؛ منتهی این وجه، یک رشته متصلی است که هر چه به باطن آن راه پیدا کنیم، باز هم باطنی دارد و باطن آن هم باز باطن دیگری دارد. فرمود: حجت، حجاب است و این حجاب، درجاتی دارد؛ هر چه انسان در این مسیر برود، مقرب‌تر می‌شود.

بنابراین آن نعمت باطنی‌ای که در دل همه نعمتها پنهان شده، ولایت و سرپرستی خداست. همه نعمت‌هایی که به مؤمن می‌رسد، از آن سرپرستی و ربوبیت است. ربوبیت خدای متعال،

۱. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۳. عَنْ مُقْرَنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ﴾...؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹.

نسبت به همه مخلوقات و ولایتش نسبت به مؤمنین، خاص خداست. همه این نعمتهایی که حاصل آن ربوبیت و ولایت هستند، با ولایت و سرپرستی خداست که انسان به باطنشان راه پیدا می‌کند؛ و آلا کدام نعمتی می‌تواند انسان را به خدا برساند؟!

لذا بالاترین نعمت، همین نعمت ولایت است. فرمود: این نعمت ولایت است که راه شما را به دار کرامت خدا باز می‌کند. کی این غذای حلالی که من می‌خورم می‌تواند من را به دار کرامت برساند؟! اگر من در دل این نعمت، ولایت ولی خدا را نداشته باشم، کی با خوردن آن یک قدم نزدیکتر می‌شوم؟! خود این خوردن، حجاب می‌شود برای انسان. مگر ما با همین خوردنها و خوابیدنها و با لذت بردنهایمان از همین نعمتها نیست که محجوب‌تر می‌شویم؟! این نکته‌اش همین است که باید آن باطنی‌ترین نعمتی را که در دل همه نعمتها پنهان شده است، بشناسیم؛ نعمتی که قابل مقایسه با هیچ نعمت دیگری نیست.

یونس بن یعقوب که از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام است، به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول الله! «لَوْلَايَ لَكُمْ وَمَا عَرَفْنِي اللَّهُ مِنْ حَقِّكُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا بِحَذَائِفِهَا»؛^۱ این مقام ولایتی که خدا به من عطا کرده و این محبتی که به شما دارم و آن معرفتی که خدا نسبت به حق شما به من داده و من فهمیدم که شما اولی به من از خودم هستید، این در نزد من از دنیا با تمام زوایا و زیر و رویش دوست‌داشتنی‌تر و محبوب‌تر است. یعنی اگر همه دنیا یک طرف و این ولایت و معرفت شما هم یک طرف باشد، این ولایت شما برایم خیلی دوست‌داشتنی‌تر است. یونس می‌گوید: «فَتَبَيَّنْتُ الْغَضَبَ فِيهِ»؛ آشکارا غضب را در چهره امام صادق علیه السلام دیدم؛ حضرت ناراحت شدند. بعد فرمودند: «يَا يُونُسُ قِسْتَنَا بِغَيْرِ قِيَاسٍ»؛ بد مقایسه‌ای کردی. ولایت ما را با چه چیز مقایسه می‌کنی؟! «مَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛ دنیا و ما فيها چیست؟! «هَلْ هِيَ إِلَّا سَدٌّ فُورَةٍ أَوْ سِتْرٌ عَوْرَةٍ»؛ دنیا جز این است که یک دهانی باز می‌شود، یک شهوتی سر بر می‌دارد و شما این دهان را پر می‌کنید؟! دنیا غیر از این هم هست؟! این دنیا

۱. قَالَ لَهُ يُونُسُ: لَوْلَايَ لَكُمْ وَمَا عَرَفْنِي اللَّهُ مِنْ حَقِّكُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا بِحَذَائِفِهَا قَالَ يُونُسُ فَتَبَيَّنْتُ الْغَضَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام: «يَا يُونُسُ قِسْتَنَا بِغَيْرِ قِيَاسٍ مَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا هَلْ هِيَ إِلَّا سَدٌّ فُورَةٍ أَوْ سِتْرٌ عَوْرَةٍ وَأَنْتَ لَكَ بِمَحَبَّتِنَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ»؛ تحف العقول، ص ۳۷۹.

جز پوششی است بر عورتها و پوشیدنیهای شما؟! «هَلْ هِيَ إِلَّا سَدُّ فَوْرَةٍ أَوْ سِتْرُ عَوْرَةٍ»؛ غیر این دو تا چیز دیگری هم در دنیا هست؟! تو دنیا را با ولایت ما مقایسه می‌کنی؟! «وَأَنْتَ لَكَ بِمَحَبَّتِنَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ»؛ تو با ولایت ما به حیات جاودان رسیدی. چون یونس از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بود، حضرت این‌طور با او برخورد کردند، و الا با همه این‌طور برخورد نمی‌کنند.

بنابراین، باطن حیات، ولایت آنهاست.^۱ این، آن نعمتی است که خدا در باطن همه عالم پنهان کرده و فقط با این نعمت است که دیگر نعمتها معنا پیدا می‌کنند. نعمت‌ها برای حجاب شدن نبوده‌اند، بلکه راه به‌سوی خدا بوده‌اند؛ لذا آن راهی که در دل نعمت به‌سوی خدا باز می‌شود و تا باطن نعمت پیش می‌رود، راه ولایت خود خدای متعال است. حال اگر کسی از آن راه باطنی محجوب شد و آن نعمت به رویش بسته شد، همه نعمتها بت او می‌شوند؛ می‌شوند نعمت و عذاب و جهنم او. آنهایی که جهنمی شدند، با همین نعمتهای ظاهری جهنمی شدند؛ آنهایی که جهنمی شدند، با همین چشم و گوش و زبان و حتی گاهی با همین عبادت‌هایشان جهنمی شدند. مگر اهل نفاق را چیزی غیر از عبادت‌هایشان جهنمی کرده؟! عبادت‌هایشان گاهی از معصیت‌هایشان هم شدیدتر است برایشان. قرآن خواندن آنهایی که قرآن خواندنشان علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، از معصیت‌های در خلوتشان بدتر است و آنها را بیشتر جهنمی می‌کند. هیچ نعمتی نعمت نمی‌شود، الا با ولایت آنها. نعمت، باطنش قرب و لقاء خداست، باطنش توحید و سیر در درجات نورانیت و ایمان است. این، حقیقت نعمت است.

۱. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

۳. قدم دوم: رساندن نعمت‌ها به خدا

«بِوَلَايَتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ»^۱؛ نعمت وقتی نعمت شد و به عظمت رسید که ولایت شما در آن جاری شد. هیچ نعمتی بدون آن نعمت، نعمت نیست. هیچ نعمتی بدون آن نعمت، راه را برای ما به سوی خدا باز نمی‌کند. لذا اولین قدم در شکر این نعمت، شناخت و توجه به این نعمت است. انسان اگر نعمتهای خدا را شناخت و این نعمتها را از خدا دانست - تصادفی ندانست - و در دل این نعمتها لطف و رحمت و حکمت خدا را دید، قدم اول را در وادی شکر برداشته است. قدم دوم این است که این نعمتها را به خدا برساند؛ یعنی با این نعمتها آن وظیفه‌ای را که خدای متعال خواسته، انجام بدهد. خدای متعال در قبال هر نعمتی، تکلیفی گذاشته و آن تکلیف است که این نعمت را به فعلیت می‌رساند. نعمت، یک سرمایه ابتدایی است و منهای آن تکلیف، به فعلیت نرسیده است.

خدای متعال می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^۲؛ خدای متعال صحنه ابتلا را فراهم کرده است، سرمایه می‌دهد، آبرو می‌دهد، و در مقابل هم از انسان وظایفی می‌خواهد. اما انسان تا وقتی امکانات دارد، می‌گوید خیلی پیش خدا عزیز هستم که این همه امکانات به من داده؛ اما وقتی خداوند برخی از این امکانات ظاهری را از او می‌گیرد، می‌گوید خدا من را خوار کرد. خداوند می‌فرماید: این طور نیست؛ «كَلَّا»^۳. اگر شما آن تکلیفی را که در متن این نعمتها دارید، انجام دادید، اینها نعمت می‌شوند، و آلا اگر تکلیف را انجام ندادید، همین نعمتها می‌شوند نعمت. همه نعمتهای خدای متعال این طور است. همین چشم، گوش، زبان، دست و همه این نعمتهای ظاهری تا باطنی‌ترین نعمتهای خدای متعال - که همان نعمت ولایت خدا و نعمت ولایت اولیاء معصومین علیهم‌السلام است - اگر شناخته نشدند و تکلیف در قبال آنها انجام داده نشد، همینها تبدیل به نعمت می‌شوند.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره، با اختلاف اندکی در لفظ

۲. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»؛ سوره فجر، آیه ۱۵.

۳. «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ»؛ سوره فجر،

لذا خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَى نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ نِقْمَتِهِ عَلَى الْفَجَّارِ»^۱؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین‌طور که نعمت بر ابرار هستند، همان‌طور هم نِقمت بر فجار هستند. حقیقت آن نعمتی که باب الله است، وجه الله است و باب همه نعمتها به‌سوی خدای متعال است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. اگر آن نعمت شکر شد، راه انسان به‌سوی خدای متعال می‌شود و انسان وجه به‌سوی خدای متعال پیدا می‌کند و می‌تواند متوجه به خدای متعال شود؛ و اگر این باب به روی انسان بسته شد، همه نعمتها می‌شوند نِقمت. حتی خود همین نعمت باطنی هم تبدیل به عذاب می‌شود؛ و این، از آن جهت است که انسان روی به این نعمت نیاورده است.

روایات در این باره فراوان است. فرمود: یکی از مواطنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) ظهور پیدا می‌کنند، هنگام انتقال از این دنیا است. فرمود: مؤمن به‌گونه‌ای ایشان را می‌بیند که خوشحال می‌شود و منافق و کافر به‌گونه‌ای حضرت را می‌بیند که همین دیدن، موجب رنج و غصه آنها می‌شود.^۲ یک حقیقت نورانی بیشتر نیست، ولی برای کسی که شکر نعمت کرده و برای کسی که کفران کرده، دو جور پدیدار می‌شود. مگر همین خدا نیست که هم رحمت دارد و هم غضب؟ «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ».^۳ مگر آنهایی که می‌ترسند، جز قهر خدا چیز دیگری می‌بینند؟ مگر آنهایی که در عذابند، جز با قهر خدا با چیز دیگری روبرو می‌شوند؟!

نعمت ولایت، نعمتی است که خدای متعال در باطن همه نعمتها قرار داده و ما محیط به این نعمت هستیم؛ و هر نعمتی که ما می‌بینیم، این نعمت در بطنش وجود دارد. ﴿فَأَيْنَمَا تُولَوُا

۱. فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۱۴.

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِثْمٍ عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا (علیه السلام) يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يَغْنِصُنِي عَبْدٌ أَبَدًا يَمُوتُ عَلَى بُغْضِي إِلَّا رَأَيْتُ عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ وَ لَا يَحِبُّنِي عَبْدٌ أَبَدًا فَيَمُوتُ عَلَى حُبِّي إِلَّا رَأَيْتُ عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَحِبُّ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): «نَعَمْ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) بِالْيَمِينِ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۳۲، ح ۵.

۳. فرازی از دعای شریف افتتاح؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۳۸.

فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛ به هر طرف که روی کنید، به ظاهر خودتان، به باطن خودتان، به آسمان، به زمین، به خورشید، به ماه، به گیاهان، به هر چه که روی کنید، جایی نیست که وجه الله آنجا نباشد. اگر انسان متوجه آن وجه شد و این نعمت را دید و خود را غرق در این نعمت دید و این نعمت را شکرگزاری کرد - که تمام تلاش انسان هم باید همین باشد که این نعمت کفران نشود - آنگاه چه اتفاقی می افتد؟ بی تردید این طور است که **﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾**^۱.

همه ما محفوف به نعمت هستیم و وسعت ما به اندازه وسعت نعمتی است که به ما داده اند. یک نعمت، وجود خود ماست و یک نعمت هم سرمایه های ماست. چشم ما، گوش ما و قوای باطنی مان همگی نعمتند؛ علم، حکمت، قدرت و معرفت، همه نعمت هستند. ما در احاطه این نعمتها هستیم و همه وجودمان محدوده ای از نعمت خداست. اگر شکر این نعمتها به جا آورده شد، خدای متعال نعمت را زیاد می کند و وجود انسان زیاد می شود؛ با زیاد شدن نعمتها وجود خود ما بسط بیشتری پیدا می کند. خدای متعال متناسب با درجه شکر انسان، حجابها را از انسان برمی دارد و انسان به بسط و گشایش باطنی راه پیدا می کند و نعمتهای گسترده تری در اختیار او قرار می گیرد. حجابها تدریجاً برداشته می شود و انسان به حجابهای بالاتر ورود پیدا می کند تا به بالاترین مرتبه ممکن می رسد. آنجا دیگر نعمتها، نعمتهایی هستند که - به تعبیری - هیچ حجاب حسی و مادی ای ندارند.

اینجا دیگر همان مقام «معرفت بالنورانیة» است؛ یعنی مقامی که در آن حجابهای مراتب پایین از انسان برداشته می شوند و حتی گاهی حجابهای باواسطه هم رفع می شوند؛ **﴿وَأَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءٍ نَظَرُهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ﴾**^۲. اینجا دیگر انسان از سرچشمه نعمت می نوشد.

درباره بعضی این طور نقل شده که در همین دنیا فرموده بودند: ما غذایمان را از نسیم سحر می گیریم. نقل شده گاهی هر دو سه ماه، یک وعده غذا می خوردند. البته نمی خواهم بر این چیزها تأکید کنم؛ اینها مصادیقی است که گاهی اتفاق می افتد. اما ما گاهی باید نعمت خدا را

۱. **﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾**؛ سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. فرازی از مناجات شعبانیه. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۵.

از هزار واسطه دریافت کنیم. یک نعمت، چقدر حجاب پذیرفته تا تبدیل شده به این غذایی که ما تناول می‌کنیم؟ وقتی انسان در بهشت رفت، غذاها از نوع دیگری خواهد بود و انسان بی‌نیاز از این نوع غذاها می‌شود؛ لذا طعام بهشتی هیچیک از این آثار غذاها را ندارد. دفع نمی‌شود، و اگر هم بشود، به‌صورت عَرَق معطر دفع می‌شود.

عالم آخرت خیلی لطیف‌تر است؛ نِعَم ظاهری‌ای که انسان در بهشت دریافت می‌کند، با نعم ظاهری اینجا فرق می‌کند. حتی در بهشت هم نعمتها ظاهری دارند و باطنی؛ ظاهرشان همان نعمتهاست، اما باطنشان چیز دیگری است. همه درجات بهشت، ظاهر است؛ و باطنش همان نعمت ولایت است. اینکه فرموده‌اند بهشت از نور سیدالشهداء (علیه السلام) آفریده شده،^۱ و اینکه بهشتی‌ها در بهشت مشتاق نور سیدالشهداء (علیه السلام) هستند، یعنی همین. یعنی در بهشت هم، باز نعمتها ظاهری دارند و باطنی؛ و در درجات مختلف بهشت هم، باطن همان ولایت است.

به‌تعبیر دیگر، سیر در درجات بهشت، سیر در درجات قرب است و بنا نیست بهشت بت انسان بشود. همه انسانهایی که در بهشت هستند، همه‌شان موحدند و در ظرف خودشان هیچ شرکی در آنها راه پیدا نمی‌کند؛ لذا در آنجا همه مشغول به خدا هستند. اصلاً عبادت حقیقی آنجاست؛ منتها عبادت با رنج نیست، تکلیف و کُلْف نیست، ولی عبادت است. در آنجا هم، باطن این هدایت و عبادت با ولایت است؛ اوست که طریق قرب و لقاء خداست. آنهایی هم که به مرتبه **«رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»**^۲ می‌رسند و از بهشت و درجات بهشت عبور می‌کنند، باز با همین نعمت ولایت است؛ **«بِكُمْ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ»**^۳.

۱. در روایت مفصلی از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «وَفَتَقَ ثَوْرَ الْحُسَيْنِ فَخَلَقَ مِنْهُ الْجَنَانُ وَالْحُورُ الْعَيْنُ وَالْحُسَيْنُ وَاللَّهُ أَجَلُ مِنَ الْجَنَانِ وَالْحُورِ الْعَيْنِ...»؛ الفضائل لابن شاذان القمی، ص ۱۲۸.

۲. **«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»**؛ سوره توبه، آیه ۷۲.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره

«وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَكُمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ»^۱. این خیلی روشن است که اگر کسی این ولایت را که طریق همه رحمتها و باطن همه نعمتهاست، انکار کند، مورد غضب خداوند قرار می‌گیرد. خدای متعال این نعمتهای ظاهری را داده تا ما از این ظاهر عبور کنیم و به باطن عالم برسیم؛ و الا اگر در ظاهر ماندیم، این می‌شود بت‌پرستی و نعمتها می‌شوند حجاب. طبیعی است آنهایی که این نعمت را انکار می‌کنند، مستحق غضب خدای متعال می‌شوند. فقط آنهایی سالک می‌شوند که به این نعمت باطنی راه پیدا می‌کنند؛ «بِكُمْ يَسْلُكُ إِلَى الرِّضْوَانِ». هر چقدر هم که بالا برویم، باز یک ظاهری دارد و یک باطنی. البته برخی از شیعیان تا جایی می‌رسند که دیگر حجاب بین آنها و بین آن نور و آیه اعظم الهی برداشته می‌شود و مقام نورانیت را درک می‌کنند و به کمال ایمان می‌رسند؛ «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ»^۲. کسانی هم که شکر نعمتها را به جا می‌آورند و به کمال ایمان می‌رسند، خدای متعال قدم به قدم وجودشان را از درون و بیرون بسط می‌دهد و مرتبه بالاتری از نعمتها و باطن نعمتها را به آنها می‌دهد و مرتبه بالاتری از رحمت را بر آنها نازل می‌کند، حجاب بالاتر و حجاب عظیمتری را درک می‌کنند و تا آنجایی می‌رسند که دیگر حجاب بین آنها و ولی خدا برداشته می‌شود؛ دیگر حجابی ندارند. همه در بهشت این‌طور نیستند، و عده محدودی به این مقام می‌رسند. مشاهده آن انوار جلال و جمال کار راحتی نیست. برخی از بهشتیان گاهی هفتصد سال یک بار نوبتشان می‌شود که نور حضرت سیدالشهداء، را ببینند. آن انسانهایی هم که به توفیق این دیدار می‌رسند و به تعبیری حجاب از آنها برداشته می‌شود، درجات مختلف دارند.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۲. امیرمؤمنان علیه السلام در فرازی از حدیث نورانیت چنین می‌فرمایند: «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ...»؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

از امام صادق (ع) درباره جنت الوسيله سؤال شد، حضرت فرمود: جنتی است که در روز محشر، مؤمنین و شیعیان به شفاعت نبی اکرم (ص) وارد آن می‌شوند. فرمود: خدای متعال به پیامبر گرامی (ص) ندا می‌دهد که امت خودت را صدا بزن. حضرت ندا می‌دهند و جمعیت زیادی بلند می‌شوند، که پیداست فقط شیعیانشان هستند. بعد حضرت آنها را وارد جنت الوسيله می‌کنند که درجه‌ای از بهشت است؛ و مؤمنین در هر کجای آن بهشت که هستند، بین آنها و بین پیامبر و آتش حجابی نیست.^۱

مؤمنین کامل الآن هم همین‌طور هستند؛ یعنی هر کجا که هستند می‌توانند امام را ببینند. فرمود: در عصر ظهور، مؤمنین هر کجای عالم که هستند، امامشان را می‌بینند.^۲ بعضی‌ها خیال می‌کنند این از طریق رسانه‌هاست! خب رسانه که الان هم هست! اینکه شوخی است! آیا اینکه در جنت الوسيله، مؤمنین هر کجا هستند امامشان را می‌بینند، یعنی یک رسانه‌ای آنجا گذاشته‌اند و مردم می‌نشینند پای تلویزیون امامشان را تماشا می‌کنند؟! این چه جور معنا کردن روایات است؟! معارف را تنزل ندهیم. این حرفها شوخی کردن با معارف اهل بیت (ع) است؛ اینها به طنز فرهنگی نزدیکتر است تا بیان معارف!

همان‌طور که بیان شد، همه کسانی که وارد جنت الوسيله می‌شوند، پیامبر (ص) و آل پیامبر (ع) را بدون حجاب می‌بینند؛ ولی در عین اینکه بی‌حجاب می‌بینند، رؤیتشان ظاهر و باطن دارد. بعضی فقط نگاه ظاهری دارند و رؤیت باطنی برایشان محجوب است. حتی آن بالاترین افراد و شیعیان کامل - مثل سعید بن عبدالله که در روز عاشورا حضرت به او فرمودند: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ تو در بهشت پیش روی من هستی - که دیگر بی‌واسطه‌اند و حجاب نور هم از آنها برداشته می‌شود، آنها هم باز رؤیتشان ظاهری دارد و باطنی. کی اینها می‌توانند باطن امام را ببینند؟! این همانی است که فرمود: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكْلَمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۰، ح ۳۲۹.

مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱ شیعه کامل هم آن مرتبه باطن را نمی بیند؛ آن مرتبه باطن برای خود وجود مقدس رسول الله ﷺ است، برای خود حضرت امیر ﷺ است، برای خود سیدالشهدا ﷺ است؛ إصغاء مرتبه باطنی ولایت الله، برای آنهاست. آنها هستند که بینشان و بین خدا حجابی نیست. فرمود: بین حجت و خدا حجاب نیست.^۲

در بعضی تعابیر در باب معصوم ﷺ این طور فرموده اند: «وَأَوْصِيَاءَ الْحُجُبِ»؛^۳ یعنی آنها خودشان حجابند، منتها کامل ترین حجاب نوری اند. اگر کسی بخواهد نور خدا را بدون آن حجاب ها ببیند، ذوب می شود؛ ولو ابراهیم خلیل ﷺ باشد؛ نمی شود، دیدنی نیست. به حضرت عرض کرد: آقا! در قیامت می شود خدا را با چشم دید؟ فرمود: تو حالا با چشمت همین خورشید را ببین! این خورشید هزار تا حجاب خورده تا به اینجا رسیده. مگر می شود خدا را دید؟! سلمان هم که باشی، مگر می شود آن مرتبه از حقیقت که به امیرالمؤمنین ﷺ عطا شده، به سلمان هم عطا بشود؟! اصلاً شدنی نیست و چنین چیزی تصور ندارد.

لذا آیه ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾^۴ را در روایت این طور معنا کرده اند که این مقام، مقام ولایت الله است؛ فرمود: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۵ است. سرچشمه، آنجاست. انسان اگر در دنیا شاکر بود، او را تا دم مرگ بالا می برند و این تازه اول راه است. کشف حجب، سیر در باطن نعمت، بسط وجودی انسان و إصغاء نعمتها، از عالم برزخ شروع می شود. حقیقت نعمت ها را

۱. عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ قَالَ نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۱.
 ۲. عَنْ إِسْحَاقَ الْحَرِيرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ حَجَبَهُ اللَّهُ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ طَرَفُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَطَرَفُهُ الْآخِرُ فِي أَذُنِ الْإِمَامِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا أَوْحَاهُ فِي أَذُنِ الْإِمَامِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱.

۳. فرازی از زیارت رجبیه، مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه رجب.

۴. ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾؛ سوره کهف، آیه ۴۴.

۵. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۳۴.

نمی‌شود در دنیا چشید، و آلا دلیل نداشت خدای متعال انسان را از این دنیا ببرد. اینجا جای چشیدن نعمت‌ها نیست، حتی برای موحدین کامل. حتی در بهشت هم مؤمنین دائماً در سیر هستند و رفته‌رفته درجات حجاب از آنها برداشته می‌شود. این راه، بی‌متهاست و توقف در آن نیست؛ مته‌ها هرچه پیش بروند، باز ظاهری دارد و باطنی. باطن ولایت و حقیقت و سر ولایت، سر مکتوم است. فرمود: «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ»^۱ که در آنجا هیچ ملک مقربی هم راه ندارد. آنجا مقامی است که «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^۲. مقامی است که «لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ»^۳؛ یعنی حتی آنهایی که اهل طمع در مقامات هستند هم در این مقام طمع نمی‌کنند؛ چون اصلاً نمی‌فهمند چیست که طمع بکنند. آن مقامات بالای اهل بیت علیهم‌السلام این طور است.

لذا حقیقت نعمتی که خدای متعال عنایت کرده و همه نعمت‌ها با او به عظمت می‌رسند، نعمت ولایت است. آن نعمت عظیم است که هم باید آن را شناخت و هم باید شکر کرد؛ «وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ». شکر همه نعمتهای دیگر هم به این است که آنها را به دست ولی خدا برسانیم؛ یعنی آنها را در مسیری که خدا می‌خواهد، قرار بدهیم. شکر یعنی، اولاً شناختن نعمت و ثانیاً به خدا نسبت دادن آن. انسان باید خودش را غرق در نعمتهای خدا ببیند. باید به هر طرف که نگاه می‌کند ببیند، این خدای حکیم توانای مهربان قادر قوی عزیز نفوذناپذیر است که دارد او را اداره می‌کند؛ آن وقت چقدر زندگی شیرین می‌شود، تا اینکه انسان احساس کند یک پاره‌سنگی است رهاشده در عالم، که معلوم هم نیست چه می‌خواهد سرش بیاید. همه اضطرابهای باطنی انسان برای همین است.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰، ذیل ح ۶۶.

۲. فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۱، ح ۱۴۸.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره

آنجایی که آن نور ولایت می‌آید، انسان به امنیت می‌رسد؛ «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي».^۱ این رنجها، این اضطرابها و این فشارهایی که در ما هست، برای این است که ما شاکر نیستیم. انسان باید نعمت را بشناسد، خودش را غرق در نعمت خدا ببیند و کم کم به باطن نعمتها برسد و آن نعمت باطنی را لمس کند. بفهمد همه اینهایی که ما خیال می‌کردیم نعمت است، چیزی نیستند؛ «وَعَظَمَتِ النِّعْمَةُ». لذا در روایات دارد که وقتی یک جلوه امام حسین علیه السلام بر بهشتیها می‌تابد، همین نعمتهایی را که انسان برایش سر و دست می‌شکند، رها می‌کنند و مدهوش آن جلوه می‌شوند، از خودشان بی‌قرار می‌شوند و تا جلوه بعدی انتظار می‌کشند. می‌فهمند این نعمتهای بهشتی هم در مقابل آن نعمتهای بالا چیزی نبوده؛ و حقیقت نعمت، آنجاست.

قدم دوم در شکر هم نعمتها را به خدا رساندن است. به خدا رساندن یعنی چه؟ یعنی به دست ولی خدا دادن. بنابراین شکر همه نعمتهای دیگر هم، به همین یک کلمه برمی‌گردد و آن یک کلمه این است که انسان این نعمتها را به ولایت گره بزند. چشم را در راه امیرالمؤمنین علیه السلام خرج کند؛ گوش و زبان و قلب و همه سرمایه‌ها را به آن نعمت باطنی وصل کند و در مسیر آن نعمت باطنی قرار بدهد، تا آن وقت به سرمنزلی ختم شود. اکنون این روایت معنا می‌شود که فرمود: روز قیامت از هیچ چیزی سؤال نمی‌کنند، جز از ولایت ما.^۲ خیلی روشن است

۱. عَلِيٌّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۱.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ السَّائِبِ الْكَلْبِيُّ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ علیه السلام الْعِرَاقَ نَزَلَ الْحَبِيرَةَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ مَسَائِلَ وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ... قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ أَخْبِرْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ قَالَ فَمَا هُوَ عِنْدَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ قَالَ الْأَمْنُ فِي السَّرْبِ وَ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ الْقُوَّةُ الْحَاضِرُ فَقَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَئِنْ وَفَّقَكَ اللَّهُ وَ أَوْفَّقَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ كُلِّ أَكْلَةٍ أَكَلْتَهَا وَ شَرِبَةٍ شَرِبْتَهَا لِيُطَوَّلَنَّ وَفُوفُكَ قَالَ فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ النَّعِيمُ نَحْنُ الَّذِينَ اتَّقَى اللَّهُ

دیگر؛ چون همه تکلیف، همین یک کلمه بود و این نعمتها را داده بودند تا به خدا برسیم و راه رسیدن به خدا هم، اهل بیت (علیهم السلام) هستند. «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۱ صراط اقوم، آنها هستند. بنابراین همه نعمتها را باید در این صراط قرار داد.

اگر کسی این نعمتها را در صراط قرار داد، این نعمتها کم‌کم به باطن راه پیدا می‌کند و خود نعمتها هم بسط داده می‌شوند. در باطن همین نعمت، نعمت دیگری آشکار می‌شود؛ از دل این چشمه‌ها، هزار چشمه دیگر می‌جوشد که این چشمه در مقابل آنها چیزی نیست. بنابراین، امام، هم نعمت حقیقی است و هم همه نعمتها با او به عظمت می‌رسند. تکلیف اساسی، اوست. این نعمتها باید به دست ولی خدا برسد؛ لذا همه سؤال هم از همین یک نعمت است.

شخصی که از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بود، وارد بر امام صادق (علیه السلام) شد و حضرت پذیرایی خیلی شیرینی کردند. نقل می‌کنند که طعام بسیار لذیذی بود.^۲ بعد هم خرماهایی آوردند از آن لذیذتر. البته گاهی لذت اینها به‌خاطر آن عنایت خاصی است که به آن طعام می‌شود، نه لذت

←

النَّاسَ بِنَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَ بَصَرَهُمْ بِنَا مِنَ الْعَمَى وَ عَلَّمَهُمْ بِنَا مِنَ الْجَهْلِ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَيْفَ كَانَ الْقُرْآنُ جَدِيداً أَبَداً قَالَ لِأَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِرِمَانٍ دُونَ زَمَانٍ فَتَخْلَقَهُ الْأَيَّامُ وَ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَفَنِيَ الْقُرْآنُ قَبْلَ فَنَاءِ الْعَالَمِ؛ تأویل آیات الظاهره، ص ۸۱۶

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۲. عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكُابِلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَاماً مَا أَكَلْتُ قَطُّ طَعَاماً أَنْظَفَ مِنْهُ وَ لَا أَطْيَبَ مِنْهُ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ يَا بَا خَالِدٍ كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ أَنْظَفَ مِنْهُ قَطُّ وَ لَا أَطْيَبَ وَ لَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ الَّتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴿تُسْتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) لَا إِنَّمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۸۲. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جَمَاعَةً فَدَعَا بِطَعَامٍ مَا لَنَا عَهْدٌ بِمِثْلِهِ لَذَاذَةً وَ طَبِيباً حَتَّى تَمَلِّينَا وَ أَتَيْنَا بِتَمْرٍ يَنْظُرُ فِيهِ إِلَى وُجُوهِنَا مِنْ صَفَائِهِ وَ حُسْنِهِ فَقَالَ رَجُلٌ ﴿تُسْتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ الَّذِي نُعْمَتُمْ عِنْدَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَجْلُ مِنْ أَنْ يَطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيَسْؤِعَكُمْوهُ ثُمَّ يَسْأَلُكُمْ عَنْهُ وَ لَكِنَّهُ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (ﷺ)؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۸۳.

ظاهری. بعد حضرت از او سؤال کردند: فلانی! غذا چطور بود؟ گفت: آقا! بسیار لذیذ بود؛ ولی ناراحتم، چون می‌دانم به دنبالش خدا سؤال می‌کند: ﴿لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. نعمت خوبی بود، ولی سؤالش من را نگران کرده که چطور جواب خدا را بدهم! درست هم هست؛ خدای متعال اگر بخواهد سؤال کند، از یک ارزش نمی‌شود جواب داد. حضرت خندیدند، طوری که دندان مبارکشان آشکار شد. بعد فرمودند: فلانی! تو دیگر چرا؟! خدا که از اینها سؤال نمی‌کند؛ خدا از ولایت ما سؤال می‌کند. تو آمدی در خانه امام صادق علیه السلام نشستی، و حضرت برایت سفره پهن کرده، بعد غصه می‌خوری که خدا از آنچه خوردی سؤال می‌کند؟! مگر خدا در بهشت که سفره امیرالمؤمنین علیه السلام پهن می‌شود و همه میهمان آن حضرت هستند، سؤال می‌کند؟!

روایت است که صدای کوبه در بهشت، یا علی است.^۱ مرحوم علامه طباطبایی (رض) خیلی شیرین این روایت را معنا می‌کردند. می‌فرمودند این به‌خاطر آن است که شما در هر خانه‌ای که بروید، باید صاحبخانه را صدا بزنید؛ و اینکه صدای کوبه در بهشت «یا علی» است، از این جهت است که صاحبخانه اوست. هر کس می‌خواهد وارد شود، باید حضرت را صدا بزند. در مهمانخانه امیرالمؤمنین علیه السلام خدا از کسی سؤال می‌کند؟! خود خداوند می‌فرماید: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾،^۲ و ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛^۳ هر چه می‌خواهید، در اختیاران است؛ و حتی بالاتر از آن را هم برایتان آماده کردیم که نمی‌دانید چیست؛ ﴿وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾.

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ حَلَقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلَقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ يَا عَلِيُّ»؛ الأموال للصدوق، ص ۵۸۸، ح ۱۳.

۲. ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره زخرف، آیه ۷۱.

۳. ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛ سوره ق، آیه ۳۵.